

این جزوه  
در سال یکم خرداد و سیصد و نه  
در کلاس درس جناب فاضل  
مازندرانی نوشته  
شکلا اسک  
زکریا بیجا

### تبلیغ یا تعلیم امر بهائی

ابوعلی و تبلیغ بمنزله ازاد خبر و پیام بطور کامریب باشد و مقصد از آن هر دین نوزادین امر مبارک بطریق استمداد و ترقی دوح است بزحمت و بختیست آن بهر دو تمام سحر آن است که در آن گاه گزند و این نکته تبلیغ بمنزله که قبل از آنکه در دستجات این امر دنیا بین این طایفه شروع گردد در اراضی که قرآن مجید مذکور است مانند

يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك والآن بلغت ما لتك وما على الذم  
 الا البلاغ المبين . و قبل از آن در انجیل در واقعه ذکر مکتب در مکه و بلایا  
 و نبات غرس است و قبل از آن در کتب معتبره اوست قدیم در انجیل با اوست  
 آن بر تیان و بقرین بار هر است بر نبات و تعبیر است ترقی مذکور است

### تبلیغ همه ادیان سابقه

درین مضمون که هر دین در تبلیغ است از راه بود و اول آنست که استمداد و نوزادین  
 نوزاد که آن حقیقت است فاصدغ با تومر و لغزین من المشرکین و انذیه عشیرتک  
 الاولین حرسه مذکور شروع شده در آن دین تلبیه تمام وظایف و طایفه طایفه خود  
 من تمام حیات طیبه و انجام هر چه که پس از آن زمان تغییر و نیز اعلام استمداد باشد و  
 اصول بر تبتت نمودار در احوق منین مساکت قدیم از سحر و در اوله بعد با و کمال قدرت  
 که در جسد اعلام بود افراد تبلیغ حقیقی بکلان ترقیم داشته والدین صفا

در مساکت مستقیم با و خضر در افق تبلیغ و تسلیم و نیز اعلام سرگزیده در آن قطع که سیرا باران  
 بتبلیغ و نیز اعلام تسلیم است به عرفان کارکن سحر گران بخت در ابعاد  
 دین سحر و در تبلیغ است ابتداء از اربع سطل و حلاوت عقیقه در آن طریقه مذکور است  
 قرن اول در آن زمان بود و هر چه در آن استمداد رسید و با همه قدرت در وقت است  
 سیرت سحر و سحر است در تبلیغ است که آن هر چه در آن کهنه از جهت این تبلیغ است  
 آن دین بر آن زمان است نه تخریب صراف با همه عیانند و در تبلیغ است در این مضمون  
 در زمان و حقیقت که آن ابتدای شروع آن که از آنست و در تبلیغ است در آن  
 برادیه و کشف سیرت و غیره و البته در آن کتب ترقی در تبلیغ تبلیغ تبلیغ

### تبلیغ همه امر بهائی

در جسد نماند سیرا در آن و نضت ای روحانیه بر این تبلیغ و تبلیغ نوزاد شده و آن با کلیه  
 اکیده حقا بعد که ملکوت است و در تبلیغ است که در فاضله و توحید برای آنها باشد  
 شده و لغز است در این امر و بخت است و در آن که در تبلیغ است قدرت و حال که  
 ده و از سال باقی است تا قرن اول نبی تمام گردد در تبلیغ است قرین بختوان بسیار  
 خود تبلیغ است و چنین بطریق است که در آن است بلکه تا جناح خود را در فضا کرده زمین گسترده  
 و با قدرت و تنظیم تمام محرم و سحر غایب

### اهمیت تبلیغ برای آئینه امر بهائی





در اینست که هرگاه که در این نظر بر آنست که نفس الهیه و نظر بر نفس الهیه است  
 روحانی و نظر بر نفس الهیه است در اینست که نفس الهیه و نظر بر نفس الهیه است  
 آنست که نفس الهیه و نظر بر نفس الهیه است در اینست که نفس الهیه و نظر بر نفس الهیه است  
 بین معرفت و در آنرا را چه باشد معلوم که حقیقت اینست که هر چه در عقیده در آنجا است  
 و در آنست که میانید و چنانکه لفظ بر وجه و خرافات نموده اند و هر چه بر این آن تواند کرد  
 اینست که عقیده کنید باطنی بر آنکه را چه را از آنکه . خفته باشد بر هر دست نماند  
 به عقیده است بخواند و روح او را با لطف بیان و حسن تعبیر که هر چه است بر آن  
 و در این حال به دست بر روح رافع حقیقت را میفرزند و معارف بنام است که هر چه است  
 جوهرش در این است که استعدادت و سلطنت تعبیر غیر مطالب با علم و معرفت در این را از هر چه  
 نماند که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 و هر چه است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 هر آنست که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 خفته باشد بر اینست که در اینست که در اینست که در اینست که در اینست که در اینست که  
 است که هر چه است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 که با هر چه است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 حقیقتی را در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که

هر چه است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 و هر چه است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 از اینست که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 باستعدادت و در اینست که در اینست که در اینست که در اینست که در اینست که در اینست که  
 با هر چه است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 اما ما قسمتی اخلاقیات آن با هر چه است که در اینست که در اینست که در اینست که در اینست که  
 است که هر چه است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 غیر از آنکه هر چه است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 جمع هر چه است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 تا در اینست که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 در اینست که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 و هر چه است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 و اما هر چه است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که  
 تربیت و طرق عالی آن و آنچه را به استقامت زن در اینست که در اینست که در اینست که  
 بین رجال و زنان و آنچه را به استقامت و تربیت و تربیت و تربیت و تربیت و تربیت و تربیت  
 و هر چه است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که

استعمال بار کثیر افراد و بعضی خاص آنچه را به راجع به آنکه در کتب اصول عالی مکتوبات و کتابت  
و نظایات بین القوم و کثیر مجمع بین العدل و المهر و مرکز قوه میوه از نظایات مجربترین  
و صمیم عمری و سنان عمری و غیره که مستعد با در سر شده و کنه زمین قاری و مستوفی که در ظاهر  
یافت مجربه انسان این قوانین بر وجه عمری است که در صورتی در هیچ دینی و حضرت سابقه نداشته  
و دعوت در روزگار این بود است که انظار را که در هر صورت یافته است و این جملاتی است  
تدریج علم است که با وضع بشریان بر خور و سعادت گذرد .

و اما قسمی و وظائف اعمال دینیست که بصیرت و ذکاوت و کمال و علم و نظر  
اصول فقهی که در هر صحت که در عواطف روحیه و انبذ ابات و جراتیه و تقویات معنویه نظر  
آن تأسیس و تقویت شده و نوسان در سینه که آنرا مستعد فایده و کمال است که در هر صورت  
آورد است که در هر وجه از هر وجه با بهای مظهر آنکه برای آن نیست عمری و کمالی حاصل  
بشریعت و این حق و علم و تدریس و صرف است در عین حال که هر عواطف تربیت  
و انبذ ابات و تقوی است که نظیر آن در عالم دینی شده و مع کمال ذکاوت تمام توان نام بهره  
کار و تقوی و نظم بهره و منزه البعد و کمال ذکاوت و اینست عورتیه علییه بدین  
وجه عینه تشکیلاتیه تمام منزه از آن با روح صحر خواند می شود .

نسبت امرهای با اهدایان سابقه  
در این چنین که در کتب سابقه در کتب مدح و نظام و اصد و با کمالی در کتابت و تفصیح است

درین طریق امرها با کمال در این قرابت و نسبت داد و نمود و ما چنان امر عمری و جاه است نسبت  
در این طریقی در این سنان در وضع یک شب و این که در هر جا با تقویت است که با این طریقی در این  
امر در این اسامی در سیره و لذات این جهت در این طریقی با آن بسیر بسیار است مع از صف این  
لذات و با طریقی در این امر که در هر صورت و غیره در اولی در هر صورت که در این امر و در هر  
و حشر این که در اصطلاحات فقهیه در هر صحت که در هر صورت که در هر صورت که در هر صورت  
که حکمت در نسبت این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر  
و غیره در هر صحت که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر  
عمری در هر صحت که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر  
قوه مستوفی و فقه که در هر صورت که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر  
و تمام است که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر  
مسئله و اهدائی تشکر است که در هر صورت که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر  
یافته است که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر  
و تقریباً تمام توان در هر صحت که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر  
اولاً در آن و در هر صحت که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر  
عمری در هر صحت که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر  
ثانیاً در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر

و تقریباً تمام توان در هر صحت که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر  
اولاً در آن و در هر صحت که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر  
عمری در هر صحت که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر  
ثانیاً در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر

دوره بطلت و حقیقت بهم بداند این یعنی صفوه ساده اسدی از انچه در سیرت و  
انکه در قرآن که در آن در ضمنه پاک و طاهر نماید و چه بعد از حکم و تغییر حقیقت  
و اقصا بهم و از این وقت تغییر حکم را که در آن درک نماید .

ثالثا چنانکه پیش از این گفته شد در زمان آن دین را بزرگ گنیم و آن خدایت گفته ما  
رتبه و بجز و تغییر نیست میانه سیرت در این معتبر و بزرگان آن اوجان و این گفته  
و طرا بهین صفت است یعنی نموده و هر یک از این امور در آنجا و بعد تمام نموده  
از تفسیر بوجوه کفوسیوس نموده است و ضمیمه حکم .

برای این که ما در قرن ارتباط تمام بین المهر و قرن علم و ادب است  
خطی در قرن حقیقت و اخوت عالم است و استیم در ضمن هر تعالیم و حکما  
سرافت با آن لازم و ضرور میباشد تا حوالی همین عصری انجام گیرد و برود  
سرافت دیگر نیز مانند همین چیز این قدرها صبر کار را در طرفین تعالیم و توح  
بودند به نهایت نزدیکی شده و در خروج حقیقت قرن ظاهر خواهد شد

طبیعت امر بجای

سرافت که در این در ابتدا سرافت تمدن که از آدم و برای نوح و صوح آنان تا تفسیر  
و طبقات حقیقت است و وسط کفرها شود و ما نموده هر چند بعضی از آنها ضمیمه  
در این نیز نشود که شده و با استیجابات آنان تطبیق گرفت و از این رو طبیعت

اوتیه ایچیکه از انچه در سیرت بهم بداند این یعنی صفوه ساده اسدی از انچه در سیرت  
حکایت تقدیر هر عصر حقیقت هر عالم یافت و باید دانست که در اول آن که هر مملکت و مملکت است که  
بر آن قسمت نماید که بهم و طبیعت امر بجای حقیقت است و این بنا عظیم بر روی زمین که حاصل  
بنام شده و خطا تا سیرت بهم است . اولین بطریق حقیقت برود و اقصا که در روابط بین المهر عالم

برای این است که در خطا گرفته شود و در آن آن سعادت و کسب و اکتساب است و نیز طبیعت  
در این غالباً تقسیم بهم چون که در غیر این عالم احوال تغییر و مصالح و حکم غیر برود و در این وقت  
اورد و از این راه است که در اول طبیعت امر بجای حقیقت است و در هر یک از این سرافت

و حقیقت حقیقت مردم این هر را که بجزای تقسیم و تربیت جارا که و ولد الذخیره گرفته تا در  
احکام از آن تعیین و در صحن سیرت و ولادت مصالح و حکم امر با طاعت میفرماید . و نیز طبیعت  
از این غالباً خوف هر امر را و دست در آن در جاده قرن و گرفتگی از کلمه شده و هر که خوف از این  
شده است که هر وقت که آن افکار را احاطه نموده و در آنها را اصول از سیرت و قرن که بوسیله کشف حقایق  
و انحراف از ترقی عالم ظاهر شده بود و طبیعت امر بجای حقیقت است و در این وقت

میباشد و در آن که در محاسبه جاده را با بر روی و هر حرکت میآورد و حقیقت همان منوی و است  
رتبه و کمال بلکالی و حقیقت در اول است که در اول احاطه نموده است . و نیز از این سیرت  
مستعداً جنبه تجزای از این حقیقت و در نهایت کفر گرفته و همان با در هر سیرت که هر وقت  
لازم میآید در جاده گردید و طبیعت امر بجای حقیقت است و در این وقت حقیقت و نیز است

و بدون آن ایمان و توحید فایده نماند و بعد از آن در میان سابقه علمای دین داری  
 و عبارات مخصوصه بود و غالب از رسوم و سننیه مانند عبادات کتبه و سجده و  
 رسوم ازدواج و بختیاری اموات و غیره باقی بود که آنها صورت گیرد و در این زمان  
 احکامی که بر آنجا بود و بتواند بطریق سوی و بدون امتیاز دیگری در برابر وظایف  
 مبر و هر کس میباید و نفس حکمت و قوانین و مبارک و اخلاق پیش و تقدیر است

(وسعت امر فروع امریهائی)

در بهانه با هر تفضیلات اولیه که از طرف دولت استبداد کزونه و از طرف  
 بنیاد علمای و سننیه متفکره و بواسطه جهالت ملت ایران در تفسیر و تفسیر باقی باقی  
 و امتیاز نشدنی در تاریخ مدینه و در ایران آشکارا و بواسطه مؤمنینش در آن  
 رویه و فتوح و حقایق عرب و هندستان و مصر و شام و ترکیه شریف یافت و پس در بلاد  
 و ادراک حسیت کثیره حاصل کرده پس از آن در همین و در آن و در آن و در آن و در آن  
 در قطعات غیره عالم و در اغلب از ممالک مسطره و غیره که هم از جماعت و حکمت  
 و تألیفات متکثره در لغات متنوعه دارد و بالاین ترتیب در روز افزون و با  
 قوه عجب معجزه که در آن است برای شخص دانا و خیر متکی نیست که در آئینه نزدیکی  
 شمس غنمش پیش از آنکه تصور توان نمود بواسطه اسما و ترجمه خود خواهد رسید

(تأسیس امریهائی)

مؤسس این امر عظیم و دینیه عمومی فائده حضرت بهادری حضرت فخریه بعد از شرح  
 بهائیس آن از سنه ۱۲۶۹ هجری قمری مطابق ۱۸۵۲ میلادی بود و در آن وقت  
 در بغداد و بعد از آن تقرر آن یعنی در آن صد و نود و شصت آن حضرت چه در آن وقت  
 بصورت مبارک آن در سنه ۱۳۰۹ هجری قمری مطابق ۱۸۹۲ میلادی در آن گردید و در آن  
 مبارک حضرت عبد ارباب در وقتی و مرکز عهد و میثاق بودند یعنی در آن سال شرح  
 داشتند سعادت حضرت عبد ارباب در حقیقت باشد در آن زمین و ترویج و تفسیر حضرت  
 در بهانه بود و هر گاه این در آن زمین نبی بود بجهت امر حضرت بهادری و آن که  
 عالمانه که از قلم اعلیٰ صادر یافته بود توضیح و تفسیر نی یافت و این در حقیقت در آن  
 و تقرر امر بهائیه در آن داشت که با انضمام با چهار سال در آن اولیه مجمع در آن  
 سال باید شکر و در آن دیگر در تقسیم و تفریق در آن مذکور است و در آن  
 در آن است ساله امر حضرت باب یعنی از سنه ۱۲۶۰ هجری قمری مطابق ۱۸۴۳  
 میلادی لم سنه مرفوعه ابتدای قیام حضرت بهادری با جوار رحمت عمومی تعلیم  
 محدود این چه در آن معقدات بوده و در ایران زمین برای تأسیس امر بهائیه فراهم  
 کرد و اولی در آن استعد برای قبول این تعلیم نمود و بجز آن ششم زدن اراضی برای ایشان  
 بنده این امر مبارک بود و در آن چه مبارک حضرت و در آن که در آن تنظیم امر و تنظیم



جانبه بهای تمام ثمن آن و عصر سبیت و تعلق ازین امر مبارک میباشد . و این  
 و به از مندر مذکور صد حضرت عبد الهیاء و قیام حضرت و له امر و بظانین منظمه  
 البتین است که در الواح تقدیر حضرت عبد الهیاء تخصیص فرموده اند که چون  
 این ساره در نشان اسید در وسط آسمان بهای چنان بر عالم انداخته که  
 روشنائیش شرق و غرب را احاطه نموده و عینها صورت بهائیت له حضرت با نیا  
 بر ترقیب مذکور بر این چهار دره و به انعام طبیعی منقسم میباشد .

(تاریخچه در خصوص امر بهائی)

حضرت باب - ولادتش در غره نوح ۱۲۳۵ هجری قمری مطابق نیم کبیر  
 ۱۸۲۰ میلادی در شیراز واقع شد آغاز ظهور این نند از شیراز ایران شد که در پنجم  
 جمادی الاول ۱۲۶۰ هجری قمری مطابق ۱۸۴۳ میلادی آن  
 حضرت شریح بفرستاده خود نمود ایشان از سلاطین و سادات و محرم تجارت پیشه  
 شیراز بودند و از استبداد ایام و الدستان فوت شد و در نظر کفالت خال خود  
 نشود و نما نمودند و تجارت اشغال داشتند و بحال و کمال و تقوی و عصمت و جمال  
 عبادت و آداب حجاب و تعزیر و لیشنی مستصفا بودند که ایشان را شهید  
 و مشهور ختم رسال مذکور که مقام روحانی عظیم خود را اعلان نموده و بر آنها  
 باب و نقطه و غیره معروف شدند تقریباً در سن سب و چهار و گری بودند

چند ابی نیز گذشت که در لوله و غنچه عظیمی در مملکت ایران قرار گرفته تا ایستاد و بر  
 شکره آنحضرت که ظلاً با طرز بدیعی از فاضلی و عربی و غالباً در غالب اصطلاحات  
 علمیه روحانیه طبقه دینییه اخیره ایران یعنی شیخیه میباشد و اغلب یاد در توضیح  
 مقامات و قیمة الوهیت و انبیا و اولیا و یاد در آیات عمیقہ برخی از حکایات  
 مقدسه جبر و یاد در جواب از سؤالات علمیه دینییه و یاد در ادعیه و مناجات  
 و جنجی در تغییر باره از احکام اسلامی و دستوری جدید است مانند تفسیر سور  
 یوسف تفسیر سور که کثره دلائل سبع بیان فایده بیان عربی و غیره از کثیر طرف  
 چنان ایمان داشتند که قلوب هزاره از مرد و زن از پیرویشان که بسیاری از آنان  
 از علماء و فضلا و رجال دولت بودند اسباب کرده که در عرفان و بیان آمان از امتداد  
 ساحت چند کلمه در نشر دعوت و اجراء ادامش خوشین را پروراند و در برکتش  
 بویا میزدند و در کمال انان و تکریم حیرت و تعجب خاص و عام بودند و از طرف  
 دیگر این اصلاحات و تجدیدات و تغییرات که آنحضرت در آداب و عقاید اسلام  
 شیعی اثنی عشری شریع نمودند در فقه حنبلیه معتقد به ایران مخصوصاً در  
 رؤسای دینی چنان حسادت و عداوت ایجاد کرده که برضرت آن طایفه از  
 ارتکاب بیچ فاجعه اجتناب نموده داشته و ترا مرتکب شدند چندین  
 خونهای صد نفوس در این سبیر ریخته شد و مقاومت ای متعدده بمیان

آمد و وقایع خونینی در قلعه طبرسی مانند زنجان واقع گردید و دولت  
 آنروزه ایران در چهار سال آن ایام همزبانتی همیشگی و گرفتار شش برض نفوس  
 و فعالیت مایش و حاجی میرزا لاسی معروف بود در سال چهارم سلطنت جدید  
 ناصرالدین شاه هفده ساله و دین توری سلسله قستی در نظام مشهور بود خود نیز از  
 همین ملت مذکوره و متصف به آن اوصاف و بعباده و مجبور و در کت نمود  
 عمل بودی و ناچار از اطاعت آنان بودند لذا آنحضرت گهی در توقیف  
 و منع از معاشرت و گاهی در کت استیدر شدید و زجر و تعزبات چهار سال  
 نیز در چرتی و قلعه ماکو محبوس بود و بالاخره پس از شش سال و کسری بواسطه بروز  
 اغتشاش در آنگاه مملکت بر خاتمه دادن بدین انقلاب عظیم دینی حسب تکمیل  
 جمعی از علماء دینی آنحضرت را در سن ۳۱ سالگی در ۲۸ شعبان ۱۲۶۶  
 هجری قمری مطابق ۹ جون ۱۸۵۰ میلادی در تبریز مصدوب و کلو باران  
 و معتقل نمودند و در سال بعد یعنی در سن ۱۲۶۸ هجری قمری مطابق ۱۸۵۲  
 میلاد در طهران جمع کشری از این طایفه را دست باشد و جبهه بانواع  
 مختلفه بقتل رساند و به تصور خود این طایفه را قتل عام و این اساک را مانند  
 خست و له ایضاً نهضت خونین دینی اراضی قلوب را مستعد برای افکار  
 عالیه دیگری نموده و سبب طلوع امر عظیم و نهضت عمومی بجهانی گردید.

(حضرت بهاء الله)

ولادتش در طهران در ۲۳ محرم سنه ۱۲۳۳ هجری قمری مطابق ۱۲ نوامبر سنه ۱۸۱۷  
 میلاد واقع شد این عظیم مرتبه شریف و مؤسس امر عظیم بهائیه از یک خانزاده حلیه  
 وزارتیه نوزاد اصل بود و له تولد و نشو و نماش در طهران شد و امام عباس  
 و شهاب را با پدر بزرگوارش از تبریز گمان که بحدوث نخط و سلامت تعمیر و تخریب  
 دکلمات سعوی و معنوی مشهور و از مسوفیان حوله و فحشیه بود پس درین  
 دوازده واج نیز قبول فرمودند و پس از وفات والده ماجده که چند ساله قبل از ظهور  
 حضرت باب واقع شد با اسوال متکاثره که میراثا به ایشان رسیده بود بمطالعه  
 خلق بودند و چون در سن ۲۷ سالگی شان ندای حضرت باب در شیراز متبلیغ  
 شد آنند را در طهران استقبال کرده و با اسوال متکاثره و تدبیر و افرینش در روح  
 آن قیام نمودند و به آن واسطه گمراهی چهره و زجر و مناظره و تبعید و تشریف آفراند  
 که آنروز آن چهره چهار ماه در بنار شاهی طهران در واقعه ۱۲۶۸ هجری قمری مطابق  
 ۱۸۵۲ میلادی بود که در همان سنه دست از سپاهیان حرات به تاگر نوروزی  
 قطع و قطع بایان آنجا اعزام داشت و عمارت و بنیه مدبری حضرت بهاء الله را  
 ویران و عدت کردند و حرات غنیمت قتل آنحضرت را داشت و له بواسطه  
 اقدام عمارت مدس مناظره قطعیه شدت آنحضرت منبذل به تبعید گردید

ولذا آنحضرت در ۱۲۶۸ هجری قمری کتبه ای را در مدینه منوره و باعانه بعضی  
 از اقربا به بغداد فرستادند و بغداد مرکز این امر گردید و با بیانی که در ایران  
 در ستره تقیه ستواری بودند عمده در آنجا مجتمع شدند و پس از خودست و تقوه  
 و حیات ایس که بر همه شهادت حضرت ماب و قتر عام با بیاریخ و لمه بود به  
 اشغال ایمانی و اجتماع و آئینه در نظر راست این قائم توانای جدید عظیم مبدل  
 گردید و حضرت بهایم در این جرمین بدو معظم حضرت عثمان آزادانه شروع  
 به تکمیل امر و تربیت خلاق با بیان و هدایت نفوس اخروی نمودند و متوجها  
 از همان آلات و ابواب که در امر باب بود بنا و بنیان عظیم خود را استوار  
 فرمودند حضرت بهایم هم در عوض بایزده سال و کسری که توقف در بغداد  
 داشتند یعنی از سنه مذکوره له سنه ۱۲۷۹ هجری قمری مطابق سنه ۱۸۶۳ میلادی  
 کتب و الواح و اشعار و مناجاتهای کثیره فارسی و عربی به جا فرمودند که کما  
 جواهر مسافر عتیقه علمیه در حیات و مقامات شایسته معنویه و تبیین موعظت  
 و تقیه دینی است مانند کتاب اقیان کلمات مکتوبه فارسیه و عربیه  
 سهند وادی جواهر الاسرار شنوی اشعار و غیره و جامع معده اخطایه را  
 از حیث خلاق و معارف و آثار و مواسات با یکدیگر و انجذابات  
 روحیه به درجات عالی رساله و این امر صورت آ و معنا عظمت و تحفه

اصغر غنوه و لایه بیان مستعصب در آن وقت قلیه امام از حضرت باب  
 همان حالت مستعصب و قشریت در درازمان سابقه بود و حاضر نمودند و گفت  
 و نا اعلایا آراستگان نمودند و منجر به علی مسافرت سفردانه از بغداد به  
 سلیمانیه گردان گردید (۱۲۷۰-۱۲۶۹ هجری) و این وقت صمیمیه  
 مصلحتها علی و قشره شیعه ساکن عراق عرب و خصوصت بعضی از علما کان  
 دولت ایران در بغداد و بعضیها شدید شیعیان ایرانی ساکن آن در آن  
 و بالاخره ملاکن ایرانی ساکن آنکه هوا صراحتی به در پی نمودند و برخی از کار پردازان  
 ساکن بغداد اظهارات شدید کردند و از حکومت بغداد متابعان حضرت  
 بهایم و یار جانشان به ایران و یا لا اقل تبعیدشان از خاک عراق عرب  
 نمودند تا آنکه خیرا در او اخر سنه ۱۲۷۹ هجری مطابق سنه ۱۸۶۳ میلادی  
 در مخالفت و اقدامات غیر کبرایان در اسلامبول سلطان فتح العزیز را بر آن داشتند  
 در آنوقت راه از بغداد تبعید به اسلامبول نمودند و در سنه مذکور آنحضرت با  
 و جمعی از اصحاب از طریق موصل و مسون پس با کشتی به اسلامبول در فرود آمدند  
 و پس از توقف تریب چهار ماهه در مخالفت غیر ایران متمم اسلامبول آنحضرت را  
 با همراهم به اردن تبعید نمودند و در سنه ۱۲۸۰ هجری مطابق سنه ۱۸۶۴  
 میلادی در اردن متفرک رفتند و از آن سنه تا سنه ۱۲۸۵ هجری مطابق سنه

۱۸۶۱ میلادی اردن مرکز این امرجه و عثمان و کارکن این امر مبارک به آنجا برای کعب فیض از حضرت مبارک حضرت بهایه داب و ایاب و مرآت نمودند و در این بی ایام اردن امر بهایه و حاکم دین طوائف و حراب عالم ممتاز و مشهور گشته و بایک طبیعت و خلاق مخصوصه بلام مرفی و از اردن الراج کثرت تهر از حضرت بهایه به صدور یافته و توسط مبلغین بسیار در ایران هدایت را در صحنه دین در نموده و فرقه معتصبه بایه را که از پرورد این قاده عظیم الهی استکشاف نمودند مستطیع و تجوی سخت و بلاخره در شهر ندر حرم کیم در بار سلطان عبدالعزیز خان عثمانی بوجوب مراد است نیز گمراهیان معتمد در قبول با و در مقام آند بار برادرین تبعه حضرت بهایه را بعنوان همسر ابد بقشه نظامی عثمانی فلسطین مسین داشتند و لذا در آن سه با عده و جمعی از افراد اصحاب وارد آن کسری گشته و از آن وقت به آفرایم مبارکشان عکاش مرکز این امر و هم صدر کتب در رسالات و الراج همه آنحضرت و داب و ایاب سابق نهایی و غیره گردید و هر در قشده با کمال سختی بر برون و سر از آن که نه سال در نهر عکاش است داشتند و از آن بعد در عمارت معروف به قصر واقع در بهیج در یک سده از خارج است اقامت نمودند و آن عمارت هم طوع ظهور است و بر ذرات آنحضرت گردید و در این وقت ۲۴ سال اصول و فروع امر بهایه را تأسیس نمودند و اول

و کتی نغمه مانند لوح سلطان و لوح حکمت لوح عالم کتاب قلم و الواح اثر اوقات تجلیات طرازات کلمات فیه لوح لوحه و غیره صادر و حکمت تهر و معارف و تحقیق و ادویه بر و ات عم از این اخلاقه و اجتماعیه جسدان نیز و مثل لوح عبارات حقیقه رحمتی اند و در عوالب الفاظ و تعبیراته در نهایت فصاحت و بلاغت و غنوت و عینت و جانت می باشد بهایه گردید و بهایه و لوحه و در سر نفع بشر کدی و ابلاغ گردید و این سه جمله را یعنی ایام بغداد و ایام اردن و ایام عکاشان بین نوع تبیین نمود که در ایام بغداد در حضرت بهایه در شام حضرت باب نوسرا از سر حقیقه معارف و تحقیق خود سیراب نمودند امر بهایه در عالم ارحام غیب منعقد و این طفره در آن عالم در نشو و نما بود و در ایام اردن این مکرر و توله هیت و در ایام عکاش نمود کمال و عینت یافت و بلاخره حضرت بهایه در سنه ۱۳۰۹ هجری قمر مطابق سنه ۱۸۹۲ میلادی در مشهد دینی گلی در قصر بهیج عکاش صعود فرمودند و چند شکر مبارک در جنب بهایه قرار گرفته که به الابد از در صحنه پر از در قمری است ابرار و جنایه خود اید بود.

(حضرت عبدالبهاء)

ولادت مبارک در پنجم جماد الاول سنه (۱۲۶۰) هجری قمری مطابق ۲۳ می ۱۸۴۴ میلادی کیم اقلیاد امر حضرت باب بود واقع و در سنه ۱۳۰۹ هجری قمری

بها هم دعاء عراق عرب قرار گرفتند و در مقام حصر مسجد حضرت بهای هم  
 و وقایع ایام اسلام سابقه نظریه و تدابیر کافیه و علم و بیان مخوف آن من عبد  
 حضرت بهای هم و این امر بود حضرت صا در ایام اودنه در سن مبارکشان از ۲۰  
 ۲۵ بود و با آنهم در ایام عثمان اکثرت را در آن ایام در زیر طغیان و طغیان  
 حضرت بهای هم تعبیر نمود و سر از صعود و بلبلد حضرت بهای هم در مقتضای کتاب  
 محمد در قضیتش و سایر کارها مبارکشان حضرت صا مرکز عقد و شایق و بیستی  
 بیانش در مایلر این امر قرار گرفته با ضلالت عظیمه و معارف و معارف و معارف و معارف  
 یار و عنایه در مدنی آن عا بر نه تعالی حضرت بهای هم را امرت و بکتر و در سن ۱۹۰۸  
 و امر بهای را با ارج تشیع و کشتند که در قطع عالم نشر شد و در بهای بیای  
 از آن بگزار اجلا و ه مضالجهای در از سایر و مستحقین تا به یو جبر از محمدان  
 و مستحقین در در خود جملعه بهای هم پیدا شده بودند لذا کار خود نیز عزمیه  
 اکثرت مستعصبان ناراضی مانده و با ارج لیکانه قائم آنگاه جملعه شریعت  
 و معارفت و مدینه نوری در مقام قدرت و نفوذ آن بزرگوار جهان گشت  
 خورند که در غریب افتخار بار اید سواری گشته حضرت عبد الجبار تا سنه  
 ۱۳۲۸ ق ه مطابق سنه ۱۹۰۷ م مانند چه بزرگوار از طرف حضرت بهای هم  
 عنایه در عکا توقیف بودند و کار او بر طریقه سعادت و تقیبات عماد از نظر

حی است فلان بختگیری بختید و تالیه میشه تا مدینه مذکور در حدیث عثمان بن  
 کرده و حریت عقیده و بنا بعد است شروع گفته حضرت عبد الجبار آنگاه میشه  
 و از عکا آنحال به حیفاً فرزند و از آنوقت شهر حیفاً مرکز آن امر گردید و در ایام  
 این بزرگوار امر بهای هم بود و غریب خصوصاً در امر لیکان عظیم یافت و در فکر  
 شرق و غرب بود این امر شروع بیفالت محمد در سنه هزار و هفتصد و ده در قطر  
 مصر حضرت نموده اند و در جهات نشر و عظمت این امر را در آن مملکت  
 فراهم فرمودند و در ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ در ممالک اردو با ولایات متحد شده شمالی  
 امر لیکان و کلام حضرت گند و بیانات و خطا با آن ممالک الهام نمودند  
 در عقوبت و عظمت و تقویت امر المشهور و معروف شد و کدیوه  
 جدیر را در امر بهای هم آنگاه کرد و آثار آن لم الابر با به برقرار میشه  
 پس از مرگ حضرت از آن سفر در حیفاً قرار شد و مسافرت از بند و شرق و غرب  
 پیوسته با استخفاف از حضور و مبارکشان به آنگاه ذاب و غایب نمودند و در  
 و خطا با است و الواح و بیانی در در توضیح و تصدیق و تمیز این امر را  
 در حضرت مصدق لدیان و شرح و مقرر نامه منفی و همکار و همکار در بیستی  
 و در بین معانات دقیقه عسیه تمثیل الوهیت و خطا بر مقدمه الهی  
 و در در جهات امر حقیقت از آن حضرت با است از آن بگزار به سراسر معاد و بیانات

این محصل در هر علم درجه و افق است و چه آن در او باشد در نهایت لزوم و در آن  
 بود که لذات حق عالم انسان با خورشید هم نام طلوع نموده و با قوه ترقی است و علم و  
 فنون عصر به هم پیوسته گشته و همچنان در حد و حصری است و حق تعالی این عصر را در حد و حصری  
 و جوامع اسرار و صنایع دارد تا به اصطلاحات و نظایر عصر حاضر نرسد و بدین کار دنیا را  
 آن در آورده و در مرتبه و در مرتبه از آن مرتبه مایه نفع و آرام کرده و جملگی کافران را  
 در آن کفر نماید

گشایش اقتصادی و استعماری در اول

در این قرون اخیر در هر که با زوای ترانای عالم از خود کسب و دست و پایی  
 و آرزوی و توسعه دارند و در رسیدن تجارت به دست گرفته اند و با فراخ و خسته و قدر  
 آن با نیروی علم سپاه متعلم و مسلح که هر چیز کرده برای استعمار ممالک و افری و  
 استفاده از منابع و دست آغزها و عازم شده و بطلب زمینهای کبیر و القه ابر و  
 بلاد فریب و مهاجرت ممالک استعمار و بعد از استعمار از خود در آورد و هر کس که  
 گرفتند و این ممالک را قیامت ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار  
 دولت گوید و بعد از این قیامت که پس از این ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار  
 و با این ممالک استعمار که روز بروز این ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار  
 هر یک برای ممالک استعمار قیامت ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار

از خود بوی علم است و برای بیرون سپاری و هر روز چنانچه قافله برای ورود در ممالک استعمار  
 افراد بیشتر نموده و هر روز استیلا قیامت ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار  
 بیشتر یعنی هر روز در هر روز از ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار  
 اعمال اجتماعی ظاهر است و باقی ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار  
 بدان عصر نرسد که برای مردم بزرگ اطمینان بماند باقی ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار  
 عالم نرسد و شکست ناپذیری برای مردم اوی میبرد و علم دست با جزانه و ممالک استعمار  
 ممالک استعمار و علم از این ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار  
 در قیامت ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار  
 بر اقتصاد را نیز ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار  
 احدی نتواند از آن فرزند کرد

مجموعه و مجموع ملل مشرق

هر یک از این ملل از خود را با مقتضای هر یک از این ملل مشرق  
 مانند برافس نکرده و هر یک از این ملل مشرق و خود را نیز با این ممالک استعمار  
 با هر یک از این ملل مشرق و خود را نیز با این ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار  
 مقتضای هر یک از این ملل مشرق و خود را نیز با این ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار  
 قرار داده اند و در هر یک از این ملل مشرق و خود را نیز با این ممالک استعمار و خود را نیز با این ممالک استعمار

و حضرت بنوری که هر گشته اند که خبر با بر آن طوطی حضرت و جبریه روحیه قیام آن است  
 شعر که کسب است لهذا کتاب بکسب که روحانی بهم اند که آنرا الذکر است و خود و حالت  
 سبب است در آن آورده و آنست که آن غنچه و سینه نامی و هم در آن خبر بود و آنرا حضرت  
 از طوطی سخن در آن حقیقتی بخان نزل که در آن که در آن سینه در آن که در آن سبب است را  
 برینند.

اصطکاک بین ادیان

الوجه مختلفه فی اصطکاک بین ادیان امر تاریخیست بلکه از عهد قدیم با یکدیگر تفاوت  
 و تفاوته داشته اند و در این عهد اخیر که هر سینه در آن در آن است و تفاوت  
 و تفاوت در آن خبری را به است اعتراف گشته است و این سخن آنان نیز در این  
 بر صحت است و گفتار کسب در این و اسلام غیر هم فرستاده و با او هر گشته و گفته آن را  
 را به سبب است که در آن صورت و در آن خبر و همی قیام که آنان را در سبب است  
 و در آن که در آن کسب است از آن آنهم این قیام هر و ایشان در هم گشته و با ایشان  
 به این که از آن گشته در آن واقع سبب است که در آن خبری در عالم شده و فرست بین  
 آنرا که تازه در عالم آمده است که اصطکاک که به هر یکی بین این ادیان بود  
 و نظر بر این است که گفتار و حقیقتی است برین سینه آن است که در آن این  
 در آتیه اصطکاک قوی بین این آنان و فرستاده و در آن سینه از آن سبب است

و سینه حضرت تریه کرد و بنوری گفتند که سینه و هم بعد از آن که برای جگر می آید  
 این حواری مخطوطه در خود و هم بود که سینه حضرت او حقیقتی است که در عالم طوطی خود که  
 بقره نافه سینه خود را تقاضا است باز آنرا که در این سینه است و آنکه سینه در این  
 را که هر یک هم و هم در این با روح انفس و آثار سائر و سبب است که هر یک را

افراط و تفریط و تعدی

آنکه هر یک در کمال طریقه و این برای سبب است و این برای این و سائر و برای مکتب می  
 برای خود در جامعه امروز که بعد از این که از آن مقام افراطی را از آن گشته و بیشتر و کمال  
 در این حالت هم و کسب را در این است گفته و حقوق حضرت انفس است و در این سینه  
 آنکه هر گشته که در این سینه تر از این سینه شده که سبب است و این در این در این  
 بر همین اصول افراط و تفریط قلمداد می شود و این سبب است که سبب است که در این  
 بر سینه اقربا و اقارب و انفس است تا اگر در این رخ داد در این قرون اخیر که هر یک سینه  
 و کمال کردن با قوه اجتماع است به سبب است که سبب است که سبب است که سبب است  
 و این حالت است انقدر به میان عظیم از این سینه است یا قوه و آتیه است که در این سینه  
 سبب است که برای رفع و دفع این خاطر و تفریطی است که برای آن سبب است که سبب است  
 و انفس است میان تمام بشر که با یکدیگر با روح هم است و سبب است که در این  
 حیات نمایند و برای آنکه هم در این سینه و سبب است که سبب است که سبب است

مقتدره عباد که لازم بود با نوزاد قریب و بعد از این سادات و عمارت و انوشیروانی  
طبقات را آفرینند

شدت استعداد عالم برای امر جهانی

در قرن گذشته یعنی قرن سیزدهم هجری و زرد هم میدیدی که از تکلیف جرایم شمرده  
کثیر است زیرا باطن صلح این مردم و از طرف دیگر در بطاعت و تقوی و تربیت و  
این مردم و قیوم و تدبیر و عبادت و کمال و کمال و کمال است از هر جهت چنان است که از  
در عالم بشر را طبع این امر است و صلح در آثار در عالم تقوی یافت که در این اقوام  
و عبادت کثیر نفوس دارای کمال است و طبع و قیام کردن در بای استقامت در تقوی است  
شکری و بای استقامت و از آن و از کار برای صلح عمری و در کار برای صلح عمری و صلح  
تأسیس لایق تر است از عالم بشر و از این جهت است که برای این دنیا در تقوی  
روحانیه عمریه که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است  
روحانیه که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است  
حسب استقامت و در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است  
مسلک استقامت که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است  
بسیار که بهر اندازه

شایع با چه قوه و نشانی است

برین است که قضا و عدالت هر شیئی را پس از تقدیر حقیقت آن می بینیم تا آنکه شیئی را در است قدرت  
تسلیم نترسیم زنیست که در این دنیا از قوی و بگونه عدالت صلح است چه که قوی و عدالت هر چیزی  
از نفع او و از او حقیقت را از است نمودی او است نمودی حقیقت نیاید و او چنان که در قدرت  
تسلیم بطریقین می بینیم که آن حقیقت را قوه غرور و کبر و غیر از قوی نمودی را آوردن  
شایع بود که در دردن شکوه و غرور و طراوت و حضرت و حسن نظر از آن دنیا و علم  
آنها است که قدرت از تصور آن حقیقت نیست تسلیم که او را همین قوی و همین زنیست  
که است چنانچه بود که در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا  
بگویم خفا که این قوی و عدالت است بیاید زیرا که حقیقت نیاید و در این حقیقت  
بجای است و یا شاید چون حقیقت سلطنت است البته بیاید و تمام سلطنت را که در  
تصور کنیم و از این است که آن تمام را چه قوی و عدالت است و در این است  
تا هر گاه در نفع آن قوی و عدالت است اما هر گاه کنیم و اینیم که او چنان که تمام و عدالت  
آن زنی است و در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است  
بهر رتبه که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است  
تسلیم و در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است  
در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است  
حقیقت را حقیقت است و در این است که در این است که در این است که در این است که در این است که در این است



آن همان است و این بقا از قیاس منطقی از استقامت و استقامت است و منطقی و منطقی  
مستحق لقب است بر آن که در هر مرتبه بنا بر این معتقد است که با وجود حقیقت حقیقت  
و منشی شایع را با این معنی و این معنی که در حقیقت استقامت و استقامت است و قوی و قوی  
مستحق این نام را است و منشی شایع بر این معنی که قوی و قوی و قوی و قوی است  
آرزو استقامت

شایع یعنی چه؟

شایع معنی زین که در هر مرتبه زین است و این زین است اصول و قیاس است که  
در ظاهر است و این معنی است و این معنی است که در ظاهر است و این معنی است  
تربیت و واقعه و این معنی است این معنی است و این معنی است و این معنی است  
یا هم علم است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
زینت و کار از این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
که با این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
در هر مرتبه و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
روح آیم و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
ایا ما استموا فله الامناء الحسنى قوی و منشی شایع است که در این معنی است و

در هر مرتبه و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
در تمام این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
مستحق نام است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
بیت که در هر مرتبه و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
از این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
من به این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
کفوف و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
بسیار و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
فان تا به این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
بفان و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
از این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است  
فصلت و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است و این معنی است

نشان آن مغیر و آن بنینه خرابها را استماع نماز و آنکه خداوند خدای شماست و آنکه خداوند  
 تا آنکه خداوند که ای خداوند خدای شما را با تمام دل و با تمام جان مست در بر این خداوند خدای  
 خود را بپوشید و از آن سوره او را بر او ناله و در بر این  
 و در این کتب است باب ۲۴ آیه ۲۴ کیم خیرایم زیرا که کیمان دروغ و پندار کاذب  
 خواهد بود و خاست و خست و خسته و خسته را خسته تا طهر خواهد شد و خست که اگر کلمه نگو  
 برگردان گا و از آن خواهد بود کیم بصر القول بیان خیرایم که وقوع این عبادت  
 و در حال هر چه است این را در کتابی بر حق که وقت تفتیش در دعوی و کسب آن فکند و بنام  
 بخرد و وقوع عبادت آن است که چون کیم بصر کتب است و انگیزه احوال از هر حال  
 با طهر و شکر و محارفات حق نیز ظاهر و واقع می شود و اینها و غیبت و اینها در  
 عصر سوس و حال آنکه عبادت در لیس از چیزی تا در آن سطوح با دیدن خواص آن است  
 و در غیر آن و کبر است با همه نماز که در آن حرکت از کبر تا کبر عبادت  
 بر آن است که آن فکند که در عبادت را کبر است و در عبادت و لیس و آن است  
 بنویسند که از آن شرح حاصل می آید است که اگر از شیخ عبادت که آن تر است  
 و در این مقام هر است که کفر با او است و این تصور بنا بر آن که چون علم هر  
 برای اجناس حدیث در کتب حضرت که در کتب این ائمه و در این وقعات  
 واقعه همان است که در کتابی است و بعد از آن قرآن است که این بیانات

در این رسم و رتبه بهر وقت واقع شده و که چون آن گفته و نتواند گفت و همگی می  
 بروعات عجیبه از قبیل الطاق بر سر و تسبیح صحابه و حق تر و مصور الاله و تسبیح  
 و کیم اینها از این مجتهد علیهم السلام در این وقعات و در این مقام  
 آنکه مجتهد همین را و او را و کاف و کجبه با لغز دانسته از علمند از کلمه تصور کردن  
 که این همه علماء اسلام در این مدت مدیده و این امر واقع اتفاقات کفر و فساد است  
 که اینها کفر و حال و حواری را اینها است و در این مقام است و در این مقام است و  
 رسالت بر آن رتبه و مقام خلدند و در این مقام است که آیات قرآنی نیز از اینها واقعت  
 این وقعات عجیبه از اینها است که در این مقام است که در این مقام است و در این مقام  
 و غیر آن از تسبیح و اینها است و در این مقام است که در این مقام است و در این مقام  
 تا طهر کتب و معلوم شد که اینها است و در این مقام است که در این مقام است و در این مقام  
 بهر حال تا در این مقام است و در این مقام است که در این مقام است و در این مقام  
 را چه عبادت و آن احترام قرآن شریف را چه عبادت است و در این مقام است که در این مقام  
 و تفتیش و این در این مقام است که در این مقام است که در این مقام است و در این مقام  
 رسد به این حالت است که سایه مهر علماء آن است و در این مقام است که در این مقام  
 سخن نماند همه که هر سخن نبوی را چه در این مقام است که در این مقام است و در این مقام  
 بعد از آنکه اینها کفر و عبادت است و در این مقام است که در این مقام است و در این مقام

آرزو کنی که از این امور و دلالت آن از نسبت به دلالت کبریا و واضح و کامری انگار و در ذات  
 کثیر و کتب غیره که از این امور نگاشته و بنا شده دارد و لکن نتواند در ذات سائر  
 را انکار است و با آنکه آنان نیز نسبت به رب و اولاد کبریا در همین حال و حال میباشند  
 مستعدت برای امر محسوس و حاد و غیبی و با برسیه قوت مع و آرزو نسبت به رب و اولاد  
 الهی و انبیاء قهر و بعد آن در کتابها غیر نگاشته و بنا شده اند و در وقت آنکه آثار و  
 برسیه دارند و آن است که در سوره سوره سوره در بیان سیم میباشند با آنکه آنان  
 نیز بر همین قیاس نسبت و در ذاتی بظهور آنگونه و وقعات از سیم نگاشته و بنا شده  
 دارند و در بیان گویند که نتواند سیمیان برایشان حکمت تخطی بود و الیوم آن  
 مرتبه که بر کلماتی سیم زنده اند و او کرد و گرانیکه جان و سوز آنگشته و باقی نیستند و از  
 آنان آوی نیستند که این وقعات را ستودند بلکه نسبت و در ذات کثیره موارد متعدده است  
 و اعتراضات بر کیم دارند و در از از بسیار در حال آنگونه بلکه نفسی بخت و محبت  
 میباید که در واقع سوره سوره سوره که با علم همه در احاطه را عرض بنی جای گرفته  
 و سایرین در از از آنان نسبت در روح یافته اند برسی بظهور و آن نسبت مذکور نسبت  
 به صورت سیمیه و وقعات غیره سلطان در ذات آنان بر همین حالند چه که نظر به حقا  
 در این تمام هم سوره نسبت غیر است مستعد و مستعد و سیمیه و با سیمیه که آنان سوره سوره  
 نسبت به سوره را سوره بلکه در تمام آنان کتب کور از اعتراضات زنده و میگویند اگر

این وقایع در سوره و در وقت نسبت به سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 نسبت و ضبط سوره سوره و در کتب قرآنی و در صحف کتبه و در اوراق داخل و کور و آنکه آنان  
 و آن سوره سوره نسبت به سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 آن آیه که در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 زنده است و در سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 از آنکه بر سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 کتب سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 در ذات سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 آرزو سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 نسبت نسبت بر سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 از حقا سیمیه سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 هر گاه سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 منصفه و واضح گردد سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 نسبت و سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره

کتاب مذهب و سبب آن در اجماع و کما و تراوتت مع کلمه را ادا نموده که فعلاً است که صحبت  
 بقا در درستی و غیره که از عهده آن است و این امر را در نفس که فرزند الطبع از ادیان  
 و ذرات است با سبب نبوت ظهور و مخرج است در این صورت هر گاه این وقعات  
 مروتی را تعیین کنیم باید از نام هر و غیر آن تعیین کنیم و مع فرض تصور المخرج دولت  
 بر تمام آن محبت و مرتبه آن که در غیر این و آنگاه در تصور فصاحت و بخت قرآن که  
 این لیه را فرض است که آن کتاب شریف تر از آن عربیت الاله در عصر و موطر حضرت  
 محمد خاتم النبیین است که آن کتاب شریف تر از آن عربیت الاله در عصر و موطر حضرت  
 نبوت است که در آن کتاب شریف تر از آن عربیت الاله در عصر و موطر حضرت  
 که در آن کتاب شریف تر از آن عربیت الاله در عصر و موطر حضرت  
 وری این کتاب که الیقنا لشاعر مجنون سرور و مهنک کافریه  
 اضغاث احلام بل افتخار به هو شاعر فلیا تنابا بآیه کما امر سیل  
 الاولون بر کشیده حتی آنگاه در باره آنهم خبر میسر ویر مایا تیه من  
 ذکر محدث الامم معوه و هم بلعبون و در بره نرسیده ویر  
 ولقد علم انهم يقولون انما علیة بشر لسان الذي یلحدون الیه  
 انجستی و هذا لسان عربی مبین و در بره فرقان  
 وقال الذین کفروا ان هذا الا فک افتره و اعانه علیه

نسخه  
 ۱۰۳  
 در بره  
 ۱۰۳

قوله اخرون فقد جاو ظلما و مفعلا . وقالوا اساطیر الاولین کتبها  
 فیها علی علیة بکرة و اصیلا . و نیز آنگاه از فصیح عربی امروزه در لیسگان  
 این عصر از ظاهر آن در هر دو مرتبه سرور از گذشته آنگاه مانند کسری از قبر محض با محبت  
 آن خازن برضا است و بهر متزین چون میگردد و از نیز و کسری از ادب و علوم لیه  
 برد و ترتر با استعدادت غیره استخوان در الوقوع و الا ان اقوام متفرقه از عرب  
 شوه و محتاج به حال قرآین شده گشته تا آنکه از ظاهر از فصاحت و بخت  
 قرآن نکاست ترجمه و تبیین نموده چنانکه در بسیاری از مواضع قرآن مجید به  
 خبر و خبر به خبره شرحا بدون جزا جزا بدون شرحا یا جزا غیر ارتباط  
 با هم قرینه و غیره در هر دو کتاب تفسیر سبوط و علوم ادبیه سرور با بیان  
 بر سر سوره تکریمه در (و کلمه منه اسم المسمی) یا تکریمه خالطین در  
 (استغفر الله لکم و لکم ان کنیت من الاولین) و تکریمه خالطین در  
 (و کانست یرم من الاولین) یا و صحت صفای العیبه من در (لا فرق  
 بین احد منکم) و یا آن هزاران سحران بجای آنکه همین گفته شود  
 استمال علیه الله بجای علیه الله و هم از این ارتباط بین لفظ و جزا در  
 (وان نعمت الله لتسطر ان الیسامی فاکرمه اطابکم من النساء) و چون  
 بنظر دقیق نصف کنیم می بینیم در این محققان با بصیرت قرآن که مفسر هم

انتقال برسد استعدادهای حضرت محمد آریات قرآنیه بر این که نسبت و در تفرقه از یکدیگر از  
 تسبیح قرآنی تحقیق مگر بلکه فقط مقتضای مقتضای قرآنیه قطع نمائید که آنرا  
 قرآنیه نصیحه عربیه نیز از وضاحت است تیره را نیز در آن تصریح نموده از جمله آنرا  
 فصیح الاز غیر فصیح اقله از منزه کیفیت که در درجه علیا در تیره قهری فصاحت است  
 اولیای سنده در گاه ارجح بعضی نظری و غیر شناسان عرب نموده اند که نسبت آنرا  
 این است که نسبت و تقدیم است و از یک کشف غنا که حقیقت نیست بر آنست  
 عمده که بعضی فصیح عربیه که در و غیر شناسان عالمیقدر عصر در هر از زبان حضرت  
 محمد آریه رسانند انما لافصاحت بلکه فصاحت بسیاری از اوضاع آنرا بهر دستند  
 گفته شده که این امر در هر گاه حضرت از فصاحت قرآنی فقط در لغت عربیه بهر گونه بر  
 سایر اقوام حجت گردد در هر گاه نسبت بکثر لغات بهر گونه بعضی از فصاحت بر  
 امد که مسلم هم زود که در لغت عربیه از لغات کثیره روی زمین استالانها  
 کرده است که در آن لغت الفصح و یا متین الکثر اللغات در درجه قهری فصاحت  
 باشد چنانچه فصاحت و بعضی لغت عربیه در لغت از لغات تیره که در استعدادهای  
 و در هر صورت نیز از هر گونه و مع کثر لغت این تیره که در فصاحت و بهر لغت در آن  
 یا نظم که یکی از لغات حضرت از آن تیره است و کتب که در حفظ لغت حضرت و یا  
 انصاحتی معترف تواند نمود و بلا قدر با تقابل فصاحت و این است که در لغت

ذات نامبردار از هر یک در این قوم و لغت مخصوصه خودشان چنانچه هر گاه  
 که خطا نسبتین فارسی را در درجه علیا که کمالیت از زبان نبوی عظیم لغت او است  
 الخطایین در خطا نسبتین فارسی مظهر ابو یار گاه لغت در لغت اولیای حضرت باشد  
 ممکن است در تیره بر این کمالیت تمام ریاست و مستقر شده و در سببی و مستقیمین  
 از زبان فرشته و بگوازد و القاب را بهر آن سخن گردد از احوال این لغت و لغت را  
 که به نسبت در نظر هر تیره در آن در ذرع در ذرع با دست نمود به هر دو کار هم  
 نماند که لغت دیگر در آن داره منقصت نیم در سبب تیره لغت این عالم گردد و تا  
 مکتب عقول و شرح حیات اجتماعی در لغت و در لغت کامله و در تیره هر دو است  
 بهیات بهیات چه در نسبت و در تقابل است این تمام ابعاد با احوال این  
 حالات و کیفیات که در نوع انسان مع کسب شسته و اضعف از هر دو مستغرق  
 امری جزو وجود استعدادهای مخصوصه برای آن حالات مبرک نیستند و آنرا اندک  
 قرآن و که از انجیل و توراته و غیره و قواعد مجیه سرور و بیخیزات را احاطت و  
 لغت قرآنی هم از اینها لغت است اینها است که مستقیم و در میان تیره و از زبان  
 این اخبار و نیز بهر راه در تبلیغات و خطا است لغت با لغات جانب قرآن هم و  
 و با هم تودخی و اینها که کثرت آنان مندرست غیر زود بلکه با خطا است  
 و قصور را معان در روح مجرد و شسیده و در در خط و تبلیغات خود کسب استفاده قرار

سید زید و بفرز و ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة  
 وجاهد لهم بالحق احسن . ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي  
 هي احسن كلموا الناس على قدر عقولهم باطفال البري زبان کرد که گفتم  
 و مد ظننت و در ادوات سیر از شمشاد هفتا کتبه قوم هیهو با حضرت محمد  
 ص با تبه میزد که خداوند را تا بسعدش عده است صدق در عینه توحی نبوت را  
 این قرار داد که بر عیاد و صامعه از با داده و فرمای که او را منزه سیر از  
 چنانکه برای ایضا نبی نبین شد و طبیب این عهد الهی تا چنین مع و با بنام  
 زبانه بر این نرا هم آورد در جواب سیر ما که هر گاه در زمین شرفی  
 که برای این که با نبیاه فرکر میرصد صراف قید سیر ایهان ایضای را که چنین  
 اعدا را انهم از بقدر رساند و قالوا ان الله عهدنا لينا الا نؤمن  
 له رسول حتى ياتينا بقرآن تا كلنا النار قل قد جاءكم رسول قلی  
 بالبينات وبالذي قلتم فلم قتلتموهم ان كنتم صادقين .  
 و یا اینها میگوید قرآن میگویند که اگر در آغای خود سیر است و خدا را  
 ما را بر سر ما غنیه است بر عیاد این مجازات در حال غریبه سیر و با هم  
 نه لهم است در جواب سیر ما که مگر نه این بود که مردم این مجازات سیر را  
 کفران کرده و میگویند سیر و بیرون سیر میگویند که بظن او تان که سیر کا

میگویند فلما جاءتهم الحق من عندنا قالوا لولا اوفى مثل ما اوفى  
 موسى اعلم بغيره و ابا اوفى موسى قالوا سبحان تظاهروا قالوا انا  
 بكل كافرون . و باز در جای دیگر است که عده است آیات و امر مجیب  
 نیز سیریم که اقوام قهر آنرا را اندر سیر از که از سیر است اول با این متواتر  
 متواتر میگویند چنانکه قوم ثور ناقه صاحب را به نوزده و ما منعنا ان نرسل  
 بالآيات الا ان كذب بها الاولون و آتينا ثمود الناقة مبصرة  
 فظلموا بها و ان سائر حقیقت سیر که با این قصص تعین میوز در سیر و  
 کتب سیر و کلمات تا سیر و تفسیر آن ن سیر از چنانکه جزایات آن برقیع  
 ششم در اخبار دینی و اضم در و ان است سیر در خبری اینها و بعضی حراف  
 عقود آن حرمه عمری حضرت که بر سیر قبل اسلام سیر از خور است و انوار در سیر  
 سابقه حاکم شده و حالیه آن حالت با انها که در جهنم در ظلمات عزای سیر  
 اضم کان میتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشي به في الناس كمن  
 مثله في الظلمات ليس بخارج منها . و في الحقیقه در اینها موت و حیات  
 و نور و ظلمت و بعث و حشر حقیقی را بقوم خالفتن فرموده و در واقع کثیر  
 شکرین و مومنین اسلام را که در و کتله و غیره عاقبت و با خبر کرده و در  
 که داشته میماند ان الله لیسع من یشا و ما انت بمسمع من القلوب

فَأَنكَ لَا تَسْمَعُ النِّصَمَ الدَّعَاءَ إِذَا وَلُوا مَدِينًا وَمَا نَسَبَ بِهَا دِي الْعَيْنِ  
صَلَاةَ التَّهْمِ صَمٌّ بَلْ كَمْ عَمَى فَعَمَلَا لَا يَبْقَى لِحَمِّ قُلُوبِهِ لَا يَفْتَحُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ  
لَا يَسْمَعُونَ بِهَا وَلَهُمْ عَيْنٌ لَا يَبْصُرُونَ بِهَا وَأُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّغْنَا  
أَنْعَمًا سُبُلًا أَمْوَاقًا خَيْرًا حَيَاءً فَكَلَنْ لَا يَشْعُرُونَ .

آن که در غیر وقتند اولیا مرده را ازین حیات و نما  
مرده ای خسته اندر گزین برجهند اولادش که اندرین  
ضمیر دران بجا برده است آید از آنست که بگفت  
با مردم و بطبع که استیم  
بگفت من که چه در حیات

در باب اسم الجبروت حضرت کیم این را وضع فرمایید که به این انسان با وی دیگر تو را تو  
یعنی پس از قدرت از این عالم حیات در کابینه غیبی که در آن کبریا تو را تو را روح تو  
آنوقت که ملکوت فرود آمد و در آن هنگام است که لذت آسمان روح آدم در آسمان  
روح صادر و ترقی است و کسی که کیم این در کابینه حیات جاودان است  
و آله مرده است پس معاد حقیقیه تو را تو برت روح و زوال و صعود آسمان و ظاهر  
حقیقت آسمان و صحن حیات و معاد را بیان فرموده و در باب ششم یعنی جبر  
و خداوند آسمان و زمین و سوی که تو را تو را برینا اسمی غیر از آن شد

از آنکه در حقیقت خود را بیان فرمودند که سیر ما به نان خدا آن نان است که لذت آسمان  
ذول شرف و لذت که جهان می باشد با و گفته اند این نان را همیشه به این معنی گفته اند  
هم حیات آنست که بزرگتر از آن است بزرگتر از آنست که بر او خلق و بطن را در  
که اسطی که در برابر که از او هر قدر قوی و عظمتش در حقیقتش در بیان حقیقتش این نان  
فکر کردیم اندر وجود از وجود قاهر استوار در لطیفان فهم نیست به شایع را تو را که علم  
و خصیصه که است که کتب الهیه در علم تو را در حقیقتش و تمام حقیقت  
و حقیقتش درین آنجا بصره قاطع حقیقت تمام و کتبش نیاید که گفت علم و بصارت  
که در فطرت و بیانی عزیز است که حاصل بر هر طریقی و حقایق اوضاع و مقتضای  
حاضر فهم و علم و سایر و غایب است آنکه از نقطه اولیه تا آخرین حالت استقبله از  
تخلیه از صفتها در حقیقتات ضروریه ناس دارد است قدرت گرفته در در او بود  
و در او با هر چه با و این علم در حقیقتش این علم که در است الهیه و ماده  
سوره و بجهت است که گاه در بیگاه در این صحن حقیقتش بر توفیق کفر صفت  
بنا گفته اند چنانکه تمام قوه تعظیم و تزیین این آن اصلاح است که هر چه که  
و معاد و الصحر و در او که در بیان در از بایست با این ناس سمری و محرک شده  
در نظر آن دنیا نیست و این تعظیم و تزیین لازم نیست که بر کله کفر شایع  
بخش قدرت را بر بلکه این است تو را اصحاب و تقدیر اثر صحر تو به که

آنکه معتقدند از اول و ستم تا اول او یکسان چنانچه درین کتب معتقدند که تشریح در کتب  
 از اربابان سیران انصاف آید معتقدند که در کتب اصحاب معتقدند که او صورت گرفته  
 مرقم شدت عاقله و قوت تمام تجویز اولیای معتقدند که از قول ارباب معتقدند که  
 نیندیشیده و آن ازین قوه عاقله است با ستم است تا در کتب معتقدند که آن معتقدند که در کتب  
 چهارم از این قوه عاقله است معتقدند که در کتب معتقدند که آن معتقدند که در کتب معتقدند که  
 شد و در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 پنج آنکه معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 و اگر از آنکه در این کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 ششم آنکه معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 باشد . هفتم آنکه معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 هشتم آنکه معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 آن بیواج و دفع ازین کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 بر امری از امر که عزم و است این بر امر آن که معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 رعایت که نسبت بر امر آن که معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 که آنکه معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 عاقله که معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که

خوشه خفته و آن معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 بلایم بدان آن که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 همچنین است حال که معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 علم از خواب بیدار و معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 و معنی را و معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 اقدام از علم و معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 و است . اگر که معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 و در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 این معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 و معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 این معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 عاقله که معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که  
 معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که در کتب معتقدند که





خود طبیعت نازیه خویش بر علیه او نصبت نموده و این هم مقاصد او و عدم او با این  
 امری را فرود گذارند که در آن کفرین فکر و سخن خود را در آن بسینند و خواهند کرد و آن سخن  
 آن خصم بر تبه و مظهر نوبت برود به آن اولین ماحول که در چنین امر خطری قیام نماید و نظر  
 صحیحین و فکر سخن آنکه این پیشتر که در دیده و تضرع آنرا بر خود بسیند و در حیات خویش را  
 در کف دست گرفته قدم در آن میگذارند و در آنکه پیشتر با یکدیگر رضایتند و  
 نهایت فرسندی آنرا از احتمال نیز بر و این نهایت معلوم و ثابت است که استقامت  
 شروط اجراء و کمال بر مقتضای است و البته هر قدر مقتضای است و در این پیشتر و سخن قوت  
 باشند استقامت مکتوم است بنا و عهد است و این در میان آنکه در آن وقت  
 و در آنکه لازم که خارج از محیط آرد آن نیز است و نظر قیام بر دعوت و خفیه نگاه  
 بسینند آن بر و مگر این چنین نیت و قوه عالی در آن خدای است که هر دو گاه است  
 و در این مظهر نیز آنرا در ج و ثبت نموده و بکلی استسبار و قطع آید که آن حفظ کردن  
 است و در اینها استسباها که نیت و قوه در آن سخن و سخن روحی که میگوید  
 بر ضد طبیعت و قوای عاریه بر تبه است و آن نیز خواهد بود به نسبت به نسبت  
 بر بهر استسبا و در آنکه منافع خصمی برای مصالح عمومی است زیرا که مقاصد آن نفوس  
 کلیه استقامت بهر است و در نیت بسر و تکلیف او با حاضر در تبه و جبهه است و این است  
 و در این است که تمام آموخته بر تبه طائف حول حیات شخصی و منافع فردیه است

و در میان آنکه حیات خویش را جزا در اجراء مقصد جنبه شخصی مصالح عمومی فراموش و از  
 حیطه نیت زاید و قوه که در میان آن است یا نیت شخصی جنبه است که با رتبه از عالم  
 بالاد و در آنکه در آنکه است چه که بیان و بیان در حال آنکه مظهر هر سخن بر روح و قوه  
 جنبه است که جسم که از احدی طاعت آن باشد و عالم این را از روحی بود بر نیت دل و  
 از نظر و تقرب را تفریح و نظیر فرایه  
 لذا خصم سخن بریم این گفته مراد است عالم نیت و نیت است که است  
 و دلایلی که نیت بود همان که ترانه دارد دلایلی در آن نیت از این امر  
 و این نیت است و در نیت شخصی که به نیت از بهر مصالح شخصی نیت نیت و نیت  
 سعادت نیت که نیت تمام قوت است و در نیت که برای اجراء آن مقاصد میگوید  
 و مکتوم و وقایع عالم نیت و تقویت آن نیت که نیت نیت نیت نیت نیت  
 سعادت نیت در حال نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 که با نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 بعد مقدم شده و در نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 منتظر کنند بر دیدن آن بپوشند و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
 الا ان یتقوا الله و لعلکم الکا فون  
 یعنی که بگوشید که نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

بر حسب سینه بر سر که است نایه و معتقد در انرا او معتقد در مرغ و ماه  
 عند صفة القول تا بعضی آنگاه و در میان عالم بزمی را قویا و مزایای شریک و لذت و در  
 لذت و لذت در این منطقیه و از این تا یکتا ستم و ثابت است که آن نفوس کثرت  
 معتقد عالی را این ترا و مزایای هر چه از حدن اهو الحق و ما بعد الحق  
 الا الضلال المبین و کس نیکه از عرفان و ایمان تا آن نفوس حقیقت محرم و از طرف  
 گرفته و جنب و استدی هستند که بجز در مکان مسخر شده و از امانت از من هبه  
 حقیقت گردید و بجز بجز تصفیه و تقویم آن زنده زان و بجز در محراب بر تعلق گردید  
 و مزایای و مقامات علیای مظهر علم و قدرت و نور سمانه و حقیقت الابدان و سانه که  
 و جز خالقین از نظر آن قرائین و از آن روی در طریق تسلیم و انقیاد قدم خواهد گذاشت  
 و این نفوس بود که اندک تر از آن در انما صی استند که برای سره تمام حکایت کتب  
 معتدسه و این بران بمصالح و حکیم و امرات واقعه و عدم تصور حکایات و  
 ادوات لغز و سانس و اختراعات و بروج جمعیته تبعیه که ابالی و بجهت سانه  
 و از آن در عظمت و مستند آن مقامات تا کما الله صوره و جبروتانی از و بجهت  
 برای این نفوس که از روزی بحیاتی بر داشته شود و از آن حکیم و در حال حکمی که آن مظهر  
 نوزائیه باین و تشریح گردد جنبه صانع نموده و به بعادت و بیخ ابرای خواهند بود  
 و قسم هم نفوسهای هستند که از قدرت قهر و شدت مجبور در طریقت شرعی

معتقد و قانع شده به آن که آن سطح نظریات خارج از انرا و آن سلطنت در عالم فطری  
 و سمیت باین حکم طبیعت نایه نموده چنانکه فرقی آن عادت و در آن آن تربیت و  
 وصول بجهای جمیع لذات در ذات صورت بنظر میاید و در این نیز و از آنست که از انرا سر  
 طالع بجز محروم و بجهت نایه از و این نفوس نیز بجهت محبات و محبت از نفوس  
 بود و از آن تمام مجرب است و حرور و حرکت در این از انرا صانع تا آنکه از طرف  
 عرفان و از این حقیقتی در آمده و به بر سر حقیقتی بهم و از آن نیز از انرا الهی روشن و کشیده  
 خواهند شد

دین شریعتی تلخا باران تغییر و تبدیل است

دین و تربیت که اولین بر حسب اثر و دین است حقیقتی آن نایه است و از آن نایه  
 و نام است در این صراح و اصلاح و احکام هم در تمام اجزای بزمی از آنکه او است به سانه  
 و معتقد و آنکه استند است زیرا که بجز هر چه روحیه و حقیقت طکر شده است که از تمام  
 و عدت طبیعتی صکار در عادت و در همه بیک حقیقت فنی در عالم از انرا در همه  
 و انساب بجهت الهی و عدت و یکای جمیع است و از نظر تربیت حقیقتی میرود  
 در آن که بجهت میراید و ما امرنا الا وحی و فی نفس ما به شرح لکم من اللای  
 ما و صلی بنوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و علی  
 ان اقبول الذین ولا تغرقد ان فیہ فقط بجهت حقیقتی استند در عصر و

اقدام و ادوار تغییر مثبت یافته و تکریر می شود و بیانات مستوره و غیره در این وقت است  
 که بعد از آنکه ظاهر می شود که در این حالت مستوره با زبان مستوره می شود  
 این مستندات که در قرآن الفاظ و اصطلاحات عمده و میانه می شود که در این  
 در وقت اول از هر طرف می آید که بعد از آنکه در این وقت در وقت می شود که در این  
 حالت است که در وقت طبیعت مستقر است که در وقت مستوره در طول  
 مستوره زنده می شود که این تغییر و تکریر در تمام آن وقت می شود و در وقت تغییر و  
 تکریر از مستورات و ادوات که در وقت تغییر و تکریر می شود که در وقت تغییر و  
 در این وقت که در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 ناچار از تغییر و تکریر می شود و تغییر در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت

توجه مستوره تکریر چهارم تغییر  
 اول مستوره و در وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 بصالح و مستقنات حاضر است مصداق و خاصه در جهت خداوند و کمال  
 هست که در وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 مساجد با او در وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 در زمان و کمال در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 در وقت و صلح است در وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت

مساجد است که بطریق روح و حکیم معنی برای رفع امر از عالم و دم که بر سر و چون از این  
 حالت در عصر و اوقات و محاسن که در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 در وقت که در وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 نسخ خاتم نو خدایه در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 نامت بخیرینها او متلاها در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 تعلیم می خردند که در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 طاعت و در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 و در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 تنظیمه - محبت و حرمت علم و حکم در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 این است که در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 بطریق در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 سنگ در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت در این وقت  
 سخن پزشک دانا هر کس پیدا دانا می شود دانا می شود دانا می شود دانا می شود  
 باندک پر هیتند هستی جاوید یافت و انگو نشنود بر بیامی خوش  
 افتد پزشک از هیچ وقتندسته آنها است  
 از بیانات مبارک است که جهان در دست پزشک دانا است در همه

می بیند و بدانای که در آن میکند هر روز و از آن می است و هر سه را آفانی در  
 امروز و از روی و فرها اما در پای دیگر امروز و انگیزان تا شید و سخن آن  
 امروز برانید عیده میشود گیتی بر اید و دهای بیکران فرا گرفته و او را  
 بر بستن کاهی انداخته مرده آن سیکه از یاد خود بینی سر مست شده اند  
 بزشتک دانا را اما با آنها داشته اند این است که خود و همه مرده ها را  
 گرفتار نموده اند نه در ده میدانند نه در همان می شناسند راست را  
 کج انگاشته اند و در هست ما دشمن شریک اند

و چون در خد معتز آتی و صفت آنکه بنظره قوس نگاه کنیم بی بیعیم که گاه بی  
 بر قوس و گاه تنصیر و تغییر که بعد از قوس این نوع کتبه در حدیث می کشند و بعد از  
 طهر ایز قسم تغییر است غیر از آنکه در فصر است که کتاب تغییر است می کشند  
 با بعد از طهر آنکه کتب طهرت است و کتب طهرت را بر عینه و کت و خور و  
 شکت و قدرت را در هم شکند و خطیات و کتبه است را از آن کند و علم و  
 حکمت را از آن جدا می نماید و حکم آتی تغییر از آن کرده اند در آن ۱۳ باب  
 و حتی خبری هر یک حکم خواننده در آن فرمان با کدی فرمان و تون فرق قانون اینها  
 اندک و آنجا اندک خواهد بود و در فصر ۱۴ آیه اول سیزدهم آنکه بنده من که  
 دور آنکه می دم و برگزیده من که جانم از آن است روح خود را بر او می افکنم تا

از برای طاعت حکم را صادر نماید بر فرزندان که هر روز خدا را بعبادت نماید و آزاد کرده ها  
 ترا هم نوازند بی جزا ترا از آنکه هرگز و فقیهه منصف را با بر ترا از آنکه  
 تا آنکه حکم از این قرار دهد و جزا از فطر بر منصف باشد تا آنکه بی سبب  
 ای بر او کشته گان بر او و کلتیر و ای جزا و سگن آنجا بنده از روی و  
 است ای را از آنکه زمین بسبب بر در سرفتن فصر مهم آیه ۱۵ سیزدهم بخور  
 نه است نبی را از آنکه در اول است شهر من برای تو سبوت خواهم گردانید اورا شوی  
 را این آیه در هر یک در روز پنجشنبه که از آنکه در آن است که از آنکه در آن  
 خود را در شوم و این آیه هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک  
 سبوت که از آنکه در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک در هر یک  
 به آنتر خواهم که است هر آنکه با او شریکیم باین خواهد گفت

لا تقرب الی ربات منقره و وقت در بسیاری از آیات دیگر تراده و کت اینها  
 تبه در ربات و تغییر در حکم بر نه واضح و شوم و کت در کت در بسیاری از آیات  
 با حکم جدیت آیه نهم است چنانکه در فصر هم کتاب هر شیخ و در فصر هم اینها  
 تغییر کرده است و در آن فصر ۱۴ آیه ۲۵ سیزدهم در این بخند را چون از آن  
 تا برم به آنکه کفن آن تسع دهنه یعنی روح آتی که چه او را با هم فر خواهد فرستاد  
 بان شادام هر چیز خواهد فرستاد و هر چه فرستاد آنکه بکار خواهد آورد و این است

آیه ۱۹ این است پس من از پدرم خواهم خیزم و دوستی دهنده دیگر منم خواهم داد که تا  
 با بر باد خواهد بود . و در باب ۱۹ آیه ۱۲ میفرماید و در هر جزایه که در عالم بود  
 حال غیر آنست که شد آه چنانچه روح است بیاید او شادان تا کی است در شکر  
 خواهد بود زیرا که اول از پدرم خواهم خیزم که هر آنکه میسر خواهد گفت  
 ﴿ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴾ و شادان آینه خبر خواهد داد .  
 و از تفسیر در این آیات و نیز وقت در همین باب ۱۲ اخیر بقا و باب ۱۳ اخیر  
 در باب ۱۴ اخیر می آید که هر راجع بیاد است که در هر جزایه که در عالم بود  
 که در آیه آن ظاهر همان نوع که در هر جزایه واقع می شود که بطور کلی و واقع شده که در باب  
 شش و هفتم و نهم و در قرآن در آیه ۱۹ خبر می دهد که در هر جزایه  
 آیه که هر دو اقسام تمامه از نظر بیاد است خبر می دهد و بطور کلی آیه  
 و از این آیه هم این را می بینیم که هر که از او می گذرد که هر که از او می گذرد  
 و در آیه ترحیم را ترفع سازد که در آیه ۱۲ میفرماید و یقولون متى هذا الوعد  
 ان کنتم صادقین قل لکم معیاد یوم لا یتناخرون عنه ساعة ولا  
 تستعدون یعنی میسرند که این وعده که می آید که می آید اگر است بگوئید که  
 وعده شما میسر است که آن در بقدر کس است تا خبر می آید و خبر می آید .  
 و در آیه ۱۲ میفرماید که خداوند هر آنکه تمام خلقت را در هر جزایه

آنکه بقدر که کل رسد و بزرگ و بزرگ که هر روز آن را میسر کرد و هر جزایه که در  
 سفره خویش است و در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در  
 علمی بدان عالم نازل شد چون تبار و تباری که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در  
 آمدن آن که میسر است آیه ۱۲ یتبع الامم من السماء الى الارض ثم یفرج  
 الی فی یوم یکان مقداره الا اهل سنه مما تعدون چنانکه در آیه ۱۲  
 در آیه ۱۲ در این آیه است آیه ۱۲ که در آیه ۱۲ میفرماید و قالوا  
 اننا اضلنا فی الامم و اننا لانی خلق جدید بل هم بلقاء ربهم کافرون  
 قد یوقظکم ملک الموت الذی فیکل لکم ثم الی تمکم فوجعون یعنی بنابر  
 و گفتار آن این است که هر که می آید که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در  
 خاسته بودم از خلق میسر است و هر که می آید که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در  
 از او می آید که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در  
 و آیه آن فرشته است و هر که می آید که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در  
 بر هر جزایه است و هر که می آید که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در  
 بر جمیع خواهد میسر کرد و در آیه ۱۲ میفرماید که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در  
 حیوات و حیات و هر که می آید که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در  
 و حیات و حیات و هر که می آید که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در هر جزایه که در

در آیه ۱۲  
 در آیه ۱۲  
 و او

حسب تقديرات الامر قبل بروت من شهر روم قیامت ارواح از روز چهارم  
 خواهند رفت و در آیه ۱۹ و توی کل امتی جاشیه کلامه تدعی الی کلابها  
 الیوم تحرفون ما کنتم تعملون هذا لانا نطق بحکم الحق انا کنتم  
 نستنسخ ما کنتم تعملون یعنی خواهی بود که همه امم و هر روز از قهر روزیست ضعف  
 و انقیاد و طاعتند بر آتی بکنند بر صورت کرده میوزند و هر بخوابی احوال خود را  
 صالکانه قنتم میفرماید و اگر طاعت کرده اند عرفان و ادراک میگردند که بفرمان  
 میکنند که حق را بر نهاده اند و بکنند چه که در همه ادوار عالم میگردیم آنکه در کمال  
 هر مگر ای و در دوره قیامت آنکه در غایتین روم آفرید و درسته لایزال  
 بر آن بایست آتاقه و طهرات هر دارایی و بگردان آن در آیه ۲۱ میفرماید  
 اضعینا الملق الاول بلسم فی لبس من خلق جدید یعنی منکر نیستند که  
 در صورت اولی عجز در تنیم روح حیات با نه داریم بوطه طهر و صوره خود را آن بکنند  
 در خلق آن و حیات در هر که در عقیده است و بکنند آیه ۲۱ در آیه ۲۱  
 میفرماید و استمع یوم ینادی المناذیر من مکان قریب یوم یسعیون الصبح  
 بالحق ذلک یوم الخروج انا نحن نجی و نمیت و الینا المصیر یعنی اگر در روز  
 در آینه مال از جای ذکی در آنکه در آن که از آن حق را میفرماید از روز در آن  
 از تنگ ای است چه که باز میبینیم بر جسمه را بر میگردیم و بر آن که در آن

برهه و میگردند و در روز انبیا در آیه ۱۰۳ راجع به کین میفرماید لا یحرفهم  
 الفزع الاکبر و تعلقهم الملائکه هذا یوم مکمل الذی کنتم توعدون یوم تطوی  
 السماء کطی السجیل للکتب كما بدنا اول خلق نعید و عد اعلینا انا کنتم  
 فاعلین و لقد کتبنا فی الزبور ان الایمن برینها عبادی الصالحین  
 یعنی بکنند و خود را آن فرخ بزرگ که در عقبت میگردند یعنی بکنند بکنند بکنند  
 میگردند و در هر چند که این بان روزی است که بفرمان آن و همه که در روزی است  
 که آسمان بر نیست قبر را دریم بپسند و شمع بکنیم چنانکه در روزی است که در آن  
 آفریدیم از احوال بپسند و در آیه ۲۱ که بر ما حق است و در آیه ۲۱ در آیه ۲۱  
 را میگردیم یعنی در روزی است که در زمین میراث بپسندگان صحاب و بکنند بکنند  
 رسید و در ارض شکر آنیم را بپسند که در آن روز بگویم قتل مرتضی و بر حیات شافعی  
 در زمین بوضع تقسیم میفرماید که در آن روز بگویم قتل مرتضی و بر حیات شافعی  
 و درین روز خواهد شد در دوره فاکه مالک یوم اللدین میفرماید و در دوره  
 ذاریت آیه ۲۱ بطور آیه میفرماید انا توعدون لصاقد فان اللدین  
 لواقع و در روز انظار رکنه لا بهلذ شیح و بیان منقر میفرماید  
 و ما اهدتک ما یوم اللدین ثم ما اهدتک ما یوم اللدین یوم لا تملك  
 نفس لنفس شیئا و الا امر یومئذ لله صدوره و قهر کرده و لا یسمعون

فيها لغوا ولا تأثيماً الا قليلاً سلاماً سلاماً ودر سره شکر آیه می جوی  
 تضع الحطب اونها ودر سره نه آیه ۲۵ سیرا یه یومینا یوسف  
 الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین و بالجهد و ترج این  
 نوع از تفسیر در امام ریاضت شریف و مطلقه کبر کتب از این است فقها  
 اعمیه و در امر است از نظر ریاضت تدریجیه و در است مشایخه از عواید و  
 عتد است عنیه از قرآنها کتبه که در قرار لهم والله الاله بر در اظهار بر این  
 ذات است مقتضیات نیز از این که سال نبی شست و لذات فاته تره و ظاهر  
 که در سیر از قوه بقی در حرکت است عقب ظاهر و در اوم اوله عنیهه قن حوس و  
 اکتف حسب ما مضون این آیه مبارکه قرآن شریف در بحیر و مصروفیه که  
 و کذلک ما ارسلنا من قبلك فی قبته من نذیر الا ان قال من فوجها  
 انا وجدنا آباءنا علی امه و انا علی انا هم مقتدون قال اولو جنتکم  
 بلهدی و ما وجدتم علیه آباءکم قالوا انا ما ابرئناکم کافرون  
 فانفقنا منهم فانظر کیت کان عاقبه المکذبین  
 و اما ترویج چون است در تالیف ریضیه که بمنزله بینان و کن دین  
 است در هر معنی و اورد باق و در همه ترویج مذکور و نبره است استند  
 امر بعضی است از است - مر ۴ است ترقی والدین - در سره تفری - تفری - من فوجها

در است باقی است و غیره و غیره لا تقهر نفس و عرق بریت و تطول با عرض  
 و در اسیر و فخر و غرور است است اعراض از حق و تحقیق و غیره و این که  
 قوه معجزه ریاضت که در روح مبارک است معضرت مستدقاً ضعف نیز  
 و از غریب زان امر که در ریاضت است و خوف از قوه متعظیمه در دلها غزاه لطیفه از مبرور  
 و عتاب غریب اگر در روح ضعیف ریاضت است که در غرور و امان است عملی از این  
 نیز است در این معنی که در این دنیا و بعد از آن در دنیا و آخرت است این  
 بنظر است آنکه غرور نیز در دنیا و آخرت است از پاره لقبیات و در این  
 باقی غرور است از بعضی اعمال است که در این دنیا و آخرت است این  
 نیست باقی غرور است که در دنیا و آخرت است که در غرور است در تفسیر و  
 در غرور است در هر طریقه از قول و زوال و در است و در تفسیر است که در صورت  
 در غرور است که در هر طریقه از قول و زوال و در است و در تفسیر است که در صورت  
 نیز در این قانون الموت ثم الحیات و القضاء ثم الکون و التقلیل ثم التکثیر  
 در عالم و در مقام و در قدرت و در قدرت است در هر طریقه است و در غرور است انا  
 نحن نجی الامین بعد منهما و کیت تکفرون و کتم اموالنا فاحیاکم ثم  
 یمتکم ثم یحییکم ثم یشیئکم فاحیاکم ثم یشیئکم فاحیاکم ثم یشیئکم فاحیاکم ثم یشیئکم  
 است که در تفسیر و در هر طریقه از قول و زوال و در است و در تفسیر است که در صورت



و غذا بکفر فریاد عدل و انصاف از میان رفته غم و حسرت از روح و جان و عبادت  
 عزت با بر و خفت و کینه از ام و زانم هر طایفه اندازد لذات الهی بر کفر خویش  
 عروج نموده و طاعت را سر قریب از تیر غم و عیسک لتسلکن من من قبلک  
 شورا کثیراً و نذر اعا فنرا عا سزایند و در خنجر ضریبت علیهم  
 الذل و المسکنه قلم گیرند آنکه روست را برقع تبریه عیادت فرار  
 صدرا غیر نسبی ریه لکن نفع روح عبودیت و ای بار حق چه لیه نوبه آقا تقیرت از  
 زنده زنده و حرکت و جریان پیدا نمیند در از سرگزین در روح که تا صبر نماند  
 و شریعت الهی در مرکز خویش قرار یابد و چون بنظر وقت صحت ایضا و از حد تقیرت که بر کمال نفع  
 که همان کتب معتبره است از اندازات بخت و مناظرات و قدیات  
 افزون آید و تشریفات از نظریات است و آنکه با قبالت پس از آنکه کدورت و  
 انحصار خندان در سفر حق فضا لا و قتی که رسد از ابرایا و حسرت در حق  
 بحسب حاضر میکند و لذت و حلی شروع با بر آتیه ایجا از این صفا بر در آتیه ۱۹۰  
 سیزدهم (و خداوند بر می گفت انوار تو به زبان خود می آید و از این قوم چون  
 با انضام سعادت خود رسد و لذت نفع آنچه قرب و بر خود دارد و فرم آنقدر کرده برود  
 خدایان با طاعت نمایند و مرا ترک گفته و عهد مرا خوانند شکست آنروز غضب  
 من شد و رسد ای زافر و خواهم گذشت و در بعدی ای سفره بسیار خواهم

بشد و بر طایفه عزت نیست این تا نزدان این تا بنان خواهم کرد و نزل خدا  
 و عبادت این تا کلام هم بر نفس گواهی و عبادت و کمال محبت این سرود که  
 در اسن و افواه اولادش ن خواهر اند بر این تا بنیر و نزلان و تعلیم نه در راه  
 راه هر و برایت و محبت قرار داد تا در آتیه لا سیزدهم دید که هر فردی که در  
 سفر ایستاد و اینک امروز با وجود کینه با شما هم متردد و نزل ایام هر چه جای بعد از  
 مردن من و پس از آن در فضا لا در کتب ۱۰ سیزدهم و در این خوار از این  
 خواهم بریند تا به که عاقبت این تا به می  
 پس شروع میکند به نفس روانه از لذت صبح حوائج که در از غروب از لاری در دنیا  
 امر در این واقع شده که قبیر تقاطع اجنب و قهر و در روز است و قسط و عذاب ای  
 که آنگون که بر طایفه عدم با عیادت حکم انصاف الهی در آن قوم واقع شده پس از  
 آتیه ۱۹۰ شروع بشارت از نظری عبودیت و افتتاح رحمت الهی در قیامت  
 حکم که فیض تا در آتیه ۱۹۱ سیزدهم جمله در خود را خواهم خواند و کفر من به کاش  
 با لاده خود خواهم داد و وقت از منتر که قوت ایشان رفته است و در از این  
 منقاد سیزدهم الحالی می بینید که آن من مهم و با من خدای دیگر نیست من سزایند  
 در خدا گفتن و زخم زنده و التیم دهند مهم که لذت هم را کفر نیست و دست  
 خدا بکمالان بلند غم می گویم که من همیشه زنده مهم ۱۰ انوار سفر حق فضا لا

از این ۱۳ روز کینه بگذرد بی بر سر از صحن آینه و بجز آنکه گران آن تا  
 آنکه سیزده بجای بکشد و کینه بگذرد و خداوند را در میان توها بگذرد  
 خواهد بود و خداوند را در میان قبا تر قیصر العبد و بسر خواهد گذشت تا در روز  
 ۱۹ سیزده در نهایت اگر خداوند خدای خود را جستجو کنید بر طریقه او را بیاست  
 دل و تمام جان تقصیر نماید خواهد یافت (تعمیر الجودا ای است) بهنگام  
 در تنگی بهر غمی از در وقت در آرام آفرین بر تو بگذرد و اگر کبریا در خدایت اگر  
 و اولی ترا بشنوی چو کینه خداوند خدایت صمیم است قدا و انرا گذشت و ترا هر کس  
 ترا هر کس و همه را فراتر ترا هر کس در هر روز دهان نصرت از درم از این  
 ۱۵ روز کینه بزرگتر از همه و ذات بی بر سر و ایضا علم هر کس از بتعالیم و  
 و ترا کس که آتش و صیای آتشی تا آنکه در این ۱۳ سیزده آنکه کینه خدایا بگذرد  
 و کس و نیز از این هم بیاورم آورد و در کتاب اربعه نصرت آیه ۱۳ و خداوند  
 سیزده احتیاج روزهای بعین را خواهم کینه روز آتشی برای آنجا که روز و خفتن  
 را بکینه ای بینی و زود آتشی از این دان و مرا فراتر بگذرد تا آنکه سیزده است  
 کینه سیزده و بعد از آن تا کس نه کس بود و کینه عاقل آرزوی امید و ای خدایم  
 گران که در آنجا نماند زمان خواهم و من روز بیرون آمدن از زمین صبر خواهم بر این  
 و خداوند سیزده که در آن روز واقع می شود که بر این نام خواهد خواند و نام مصنام را

گردد و در آن روز جهت این صحرای ابا حمزه است و بر خان بر او کسرت زمین خوانا  
 بست و کینه و شیر و خنجر در از زمین خواهم برداشت و این را با بخت تمام خواهد بود  
 (تعمیر الجود صوم و اینها که مری را از این و بیاورم است) این نصرت آیه چهارم  
 بنام از این روز که بید برون خنجر برون کرد و در روز نماند خواهد اندازد بخت  
 خداوند خدای خود را بگذرد و در روزهای آفرین بیاورد و در این خواهد رسید  
 و بیکه کس بخت بنام از این تر است که بخت بگذرد از لذت و بخت از این آتشی  
 که بخت تو کس رسد و نصرت آتشی که در آن وقت است و در هر روز کس بگذرد  
 حلیه نصرت از در طبع غایب و در وقت سعادت بخت در هر روز و تمام در آن  
 آنکه در حقیقت که در صبح انصاف کس انصاف که فقط از همین انداز است حکایت بید  
 و در این بخت بنام از این خوانا و در هر روز بخت از انصاف در نصرت تمام  
 این بخت کس که کس بخت که تمام آن انداز است که در هر روز و بخت و این تمام  
 نصرت کس در آن روز کس که در نصرت آفرین نقطه تاریک و ذات کس  
 انصاف از بخت که کس در دنیا و در دنیا که گذشت است  
 در هر روز تمام بخت صحتی در باب تمام سیزده بخت و خداوند نصرت  
 سیزده و کس در روز کس در خداوند غیر حسن و در حال تا کینه آنکه در آن بخت  
 در اول بخت و در این صحت و نصرت اول از این بخت اصل و بخت رسید



با خنجر از وقعات ناگوار آنکه بقیه ظهر در حین کاذب - روز غلگوان - وقوع  
 جنگها بسیار - بجز طرایف و ممالک بر یکدیگر زدن بدای علم و حساب  
 سیاحت و لذت آن در نظر مردم و شهرت آنان و وقوع فقر و غنا و مرفه  
 و اختلاف و حضرت فیضیه آن و فریب خوردن بسیاری از ایشان از مذهب  
 و مسلمین کاذب و کاسته شدن محبت و ضعف رویت آذنت انجام کار  
 بهرین نحو است از احوال در خصوص بیت المقدس و ممالک آنجا و آذنت  
 بکمال شدت واقع شود و چنان اتمام زجر و طمس ساری است که آثار باقی نماندند و  
 آنسترا قراوت رگان روشن نیست روزگار تیره و تاریک است و هیچ طریقت  
 در گریه و ضحیه و منظر آب خوار چند بود آنکه مرقع طریق صبح ساری در آید  
 و گمان کشید که آنجا بختی است در صورت پنهانی و یا در بیانی است بلکه مانند  
 برق روشن از مشرق طلوع و تا غربت نخواهد گرفت و از آنجا با قرای  
 مکره و خدای رب عالم در تمام عالم برگزیدگان و اختیار را در نظر راه نرداخت  
 جمع خواهد نمود و چنانکه هر فصل از فصل سده را بجز از ظهور عدالت است بر  
 وقوع این عدالت عدالت و قوام آن در عظیم است و آنسترا واقع نشود  
 ظهور خواهد شد چنانکه در آیه است و یکم میگوید برست بر این که با جمیع  
 این چیزها کامرین در این طبیعت مستقر شد و آنسترا و البته کلام حق است

در این مع خواهد بود - و بر همین مضمون در باب ۱۳ بجز بر نفس و با سبب بجز از آنکه  
 است چنانکه در آیه ۱۳ میفرماید و با همه با سبب که مبادا الهی تا بهر خردی و می  
 در آنکه حسنیست گران گردد و نگاه دارد و بر نهاد آنروز - حال بجز از آنکه است که تمام  
 اندک است بر قوام برست و تعلیم روحانی است که از میان رفته است و آنسترا در آیه  
 و او را مشاهده نموده و از روحانیات دست برداشته اند - در این معرکه با سبب  
 و آیه یا میفرماید و شما را که سینه بر یکدیگر که دشمنان خواهد است ملامت و سبب  
 کنید که را که با همه دولت میکنند و آنسترا که شما را الهی و طرد میکنند و بر  
 مانند عدالت میفرماید آنسترا که با شما بر رفتاری مانند و در آنسترا بر  
 سینه روح و حرکت را میفرماید و آنسترا که قیامت را از تو میگرداند و آنسترا بر  
 سینه که هر که از تو سوال نماید بده و آنسترا چیزی از تو گرفت باز نخواهد و چنانکه  
 میفرماید مردم با همه غایت شایسته بهمان نوع با ایشان همه غایت چه اگر دست دارند  
 آنانی را که شما را است در این زمین و فضیلتی خواهد بود زیرا که گنمک آنسترا  
 کشنده تا آنجا که میفرماید و آنسترا دشمنان خواهد است بلکه هیچ نباید عارض  
 بهر همه بدون آنسترا عطف و نزد بر همه رحیم و همان بکشید چنانکه در  
 آنسترا رحیم است و میبوید نماند و حکم بر یکدیگر کشید - تا آنجا که میفرماید  
 آیه کوری را که در دنیا را نماند نماید و آنسترا در مشرق از او است

در انجمن استیباب ۵ میزهای مستقیم گفته اند قتر کس و هر که قتر کند سر صعب  
 قضا و جزا خواهد شد کس من میگویم کسی که بر او در خود به بعضی بنام بر سر قضا  
 خواهد شد و سابقین گفته اند که زنا کس لکن من میگویم کسی که بزند از روی  
 خرامش نظر اندازد و از هم در قلب خود او زنا گفته است پس اگر جسم راست  
 تو را بفرز از قطع کن و اگر راست راست تو را بفرز از قطع کن پس  
 که گفته شد پیشتر عرض شد و در خانه اول و خانه کس من میگویم که هر کس  
 بر سر راست تر طبقه که در زحف در حجر البری او بر داند ۱۰ تا در باب ۱۵  
 انجمن و عینا پس لذت کس بسیار در بر در تقسیم روحی در آیه نهم میفرماید و آنکه  
 هر مردی است در روز منشا است علم و در هر روز است با عین اگر  
 تا حکم مرا نکند هر که در هر روز منشا خواهد بود تا آنکه میفرماید و فرمان از این است  
 که تا هر که را در دست دارد و صفای این امر چنان است که میفرماید خداوند  
 تقالیم من است با عین  
 حال آیه این تقالیم من است با عین است و آنکه قریب است نسبت به هر که در  
 است است این عبادت و تقالیم و تقارن است و آنکه تقالیم من است و این  
 و این است و در هر مقصود آیه ۱۰ است میگوید که آنکه در هر تقالیم من است و  
 صدق آیه ۱۰ همین باشد که میفرماید اگر کسی در هر روز منشا کند

برایه بیرون از خانه میوه خنک میوه آزاد میگویند و در آخر میانه از درخت میوه  
 و صدق کلمه است ۱۱ من میگوید که در باب ۱۱ انجمن روحی در آیه ۱۹ میفرماید و با نام مع آورد  
 که در وقت انجمن در وقت را در خط گفته که بخورد آنکه در میوه که میوه را بر میوه خواهد خورد  
 که آیه آن نزدیک است ۱۰ و همان تمهید که لذت آن بزرگوار است در باب ۱۱ انجمن روحی  
 مذکور شده که حد واقع کرده که با عین باشد با که در هر روز منشا است و در هر  
 سینه گران گردد و ناگاه از خود نوار در آید  
 در قرآن سوره طه آیه ۹۹ خطاب بکفر است که لذت طرف خود تو قرآن را دلم  
 که پند و وعظ است که نیکو لذت در هر روز منشا کنند در روز عین با عین میگویند خواهند  
 داشت که نسبت به وقت مذکور است در آن روز و آنکه است با عین است  
 آن روزی است که در هر روز منشا گویند و آنکه در هر روز منشا گویند و در هر  
 سر فیما بین خود خواهند گفت فقط در روز ما نیم ( مقصود ما نیم است ) با عین  
 سید اینم که چه میگویند راست را هر تن من میگویند که فقط هر روز ما نیم ( مقصود  
 است بر این است که نیکو است ) پس در آیه ۱۰۱ میفرماید یومئذ  
 یتبعون الداعی لا یخرج و خشتع الا سموات للرحمن فلا یتبع الا  
 علیها منی در روز منشا گویند لذت آن در وقت گفته بجهن که در او بر او عبادت  
 و کبر نیست استقامت گفته است و تمام صدای آن بجهن است

بر سر زمین از آسمان خفتی را در روز قیامت آیه ۱۷ سوره بقره در روز قیامت  
 راستای زمین میگردانیم و هر کس را که از زمین است و است بر او الهی را میگردانیم ای ای  
 و این سخن از زمین سخن است خود میگردانیم چه که بر زمین است نه آسمان بخیر او را گردان  
 کرد و او زمین را زمین گشته است و بر زمین آیه میگردانیم و هر کس را که از زمین است  
 قرآن را بر سر است از سر گرفته و بر آن سخن کرده اند آیه ۱۷ و قال رسول الله  
 ربنا ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوداً و در آیه ۱۷ و ۱۸ خبر فرمود که روز  
 ظهور حق سلطان حقیقی نماید و بر زمین است خاتم النبیین که است الملك یومئذ  
 الحق لا یخفی و کان یوماً علی الکافرین بحسیراً و در آیه ۱۷ و ۱۸ سوره بقره  
 هر دو گام امر به است و انصاف فرموده اند که هر کس سبب شود جهت الهی و بجهت  
 خلوص او را بر زمین چه که در نماز و روزه و خوراک باشد فرقه الهی است و  
 نبوت و فرقه دیگری امر ضد است و گمراهیست که بنیادین جنبی را بجز خدا و  
 او قرار دهند و گمان بر زمین را بنیادین قدامت ربی بالقسط  
 و جوهره عند کل مسجد و دعوه مخلصین له الذین هم ابدانکم  
 تعودون فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالة انهم اتخذوا الشیاطین  
 اولیاء من دون الله و یحسبون انهم مهتدون تا در آیه ۱۷ سوره بقره  
 و کل امت اهل فاذا جاء اجلهم لا یتأخرون ساعة و لا یستأجرون

یا بنی آدم اما یا یتکم رهسل منکم و یقتون علیکم آیاتی فمن اتقى و اصلح  
 فلما خوف علیهم و لا یخفون نیز از برای امر اتقی احد و در آیه ۱۷ سوره بقره  
 فراموش بقدرت هر کس را که از زمین است و است بر او الهی را میگردانیم ای ای  
 و این سخن از زمین سخن است خود میگردانیم چه که بر زمین است نه آسمان بخیر او را گردان  
 کرد و او زمین را زمین گشته است و بر زمین آیه میگردانیم و هر کس را که از زمین است  
 قرآن را بر سر است از سر گرفته و بر آن سخن کرده اند آیه ۱۷ و قال رسول الله  
 ربنا ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوداً و در آیه ۱۷ و ۱۸ خبر فرمود که روز  
 ظهور حق سلطان حقیقی نماید و بر زمین است خاتم النبیین که است الملك یومئذ  
 الحق لا یخفی و کان یوماً علی الکافرین بحسیراً و در آیه ۱۷ و ۱۸ سوره بقره  
 هر دو گام امر به است و انصاف فرموده اند که هر کس سبب شود جهت الهی و بجهت  
 خلوص او را بر زمین چه که در نماز و روزه و خوراک باشد فرقه الهی است و  
 نبوت و فرقه دیگری امر ضد است و گمراهیست که بنیادین جنبی را بجز خدا و  
 او قرار دهند و گمان بر زمین را بنیادین قدامت ربی بالقسط  
 و جوهره عند کل مسجد و دعوه مخلصین له الذین هم ابدانکم  
 تعودون فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالة انهم اتخذوا الشیاطین  
 اولیاء من دون الله و یحسبون انهم مهتدون تا در آیه ۱۷ سوره بقره  
 و کل امت اهل فاذا جاء اجلهم لا یتأخرون ساعة و لا یستأجرون

بتدریج احاطه خواهد کرد و آن این است که چنانچه در حال شروع معتدل از این عالم مغفوری  
عزوب نماید و احوال مستقیمه آن آسان ظهر نیز غیب و خفا نیز در او ظاهر  
درست باز غده بتدریج جرم خورشید نماید و ایاک را در کمال لذت و نشاط روح  
القدر مستطیع گردد از وقت آغاز اجتماع ارات و تقرقات نسبت در دست  
شود و غلبت آراء بشری ارات صحافیه شریعت آراء کثرت نماید و نظرن و شوکت  
جای یقین نشیند و او کام بطول و فروع است نسبت تمام حقایق عالمی گردید و  
که از غیب و الهام گرفته تا کوچکترین حکم جزئیة شریعت کما فی الارض است  
تدریج شود و هر نفس بشر خود را میگردود و هر فردی از فروع مبادله و اقتصاد  
پدید آید و اعتمادها آشکار شود هر نفس بقایه لذت خدایت خویش تعیین نماید و  
رفتار از غریبات اظهار خود بیرون آورد و از آداب الهی و معارف ربانی  
و شرایع آسمانی و معروضات الهی غرض و عمارت از اهریبات و سعادت خواهد  
و معینات لطافت بعضی فوق بعضی و کجی کجی حال خیر در دست احاطه  
ناید که ابراز حقایق منزله چیزها نمودن باشد و لذت معارف و تعلیم الهی چیزی  
سعادت نماید در آنوقت است که کفر و شرک احوالات هر نفس جز به سعادت شود  
و با آراء فاسده و خدایت کاسه انفس فرقه پدید آید و در هر کس سعادت  
انتخاب بیاید و سعادت با نهار و بعد اول انفس مایه بود و در ارجح و آج

این تجربه نمود هر نفس نسبت تقطیع و تمیز گردد تا آنکه لکجه در صورت و فضا و آنکه آنفس  
روست از نطفه کنه حجاب او امر البرزخ و در کمال و نظرن را از ارات در دست  
ز اثر غایب نموده است و الاذیانه بر دل و لبها هر نفس نسبت خدایت نفسیه را  
خضع نماید بدین رتبه را به هر چه در وی جاریست . و قوی این حالت در اوقات ضرورت  
و لذت است و فروع بدین شکره نمودن چنانکه از حد خطه تقلید آید ان کما کفر و نفس  
کتاب و صحیف آسمانی نیز شکره آمد و در این حالت در تقبیر اقامت بخار و انداز میکند  
چنانکه در کتاب بعد که نفس تمام آینه حتم بسن و کما فی الارض است . انفس در اول  
سفر و احوال فرستاد و او در برابر او امر آیه خواهد است و خداوند نیز کما فی الارض است  
یعنی در اول صبح که از او بجهت بیدار گشتن بکسیر خواهد آمد خداوند شکره میفرماید  
که انفسی صیاحی و کسیر که روز و روز در آن تقبیر قرار شد و معین ظهر است  
که به سینه زبیر که او سحر است قال گردانند صابون گدازان و سحر قال گرد و صفت کنند  
نفسه نسبت بران میری را مصفا خواهد کرد و این زمان بنده طهر و تقوی خاص  
خواهد بود . و در حتم نامه عام بطرس حراری با سبب آیه اول در میان شام  
مستقلان که به خواهند بود که به عقابر سعادت خفیه خواهند آورد و آن آقانه را که  
این را غریب انکار خواهند نمود و در دست بریح را به خود خواهند کشید و بسیار  
نمود این را تا به نسبت خواهند نمود و بسبب این طریق حق مورد سعادت خواهد

و از راه طمع بسنمان جسد را خرد و فرو خرد و خرد کرد و معتد است بشان لذت و حرام  
تأخیر نمیکند و بدست ایشان خرابیده نیست .

و در سوره اعراب آیه ۳۱ میفرماید لیسلك النامح من الساعة قل انما  
علمها عند الله وما يدريك لعل الساعة تكون قريبا ان الله يعنى  
واعده لهم عذابا سعيرا خالدين فيها اهدا لا يجدون وليا ولا نصيرا  
يوم تقلع وجوههم فى النار يقولون يا ليتنا اطعنا الله واطعنا  
الرسولا وقالوا ليتنا اطعنا سادتنا وکبرائنا فاضلونا السبلا  
ليتنا آتاهم ضعفين من العذاب العنهم لعنا كبيرا يسهروم لذات  
و عذبت را می پسندند بگو علمت تو فلانست تو چه می دانستی در عت زدن بپند  
خدا کفاره لمن کرده و برایشان آتش فروزان را توبه کرده که هرگز ندانند و آتش  
و در سوره ران میفرماید و انذروهم ان الله انذرتهم و انذروهم ان الله انذرتهم  
انذروهم ان الله انذرتهم انذروهم ان الله انذرتهم انذروهم ان الله انذرتهم  
چندان عذاب که من کن لعن بزرگ .

و در نه شست رسان است آیه ۵۴ و چون از ایشان چنین کارا کنند که توبه  
مردم بیرون که از بیرون او و بیرون کنند که در این بر نهند و این گرانها  
مردی باشد سفور و سخن او در هم پیچیده هرگز بر روی او روان و آن رویا شده است

چرا برید برادر که کشت خود را فرود و از آن آیین غایب جز نماند در آرد و جز  
نام نیاید از آن آیین نشان برآید و در سوره اعراب آیه ۳۱

ان الله كتب سبحانه حتم آیه ۱۱ چون هزار سال و اندی تا نهد آیین  
چنان شود آیین انجذابها که اگر بآیین گنمایندش نداندش .

تکمیل

بعده این حالت مذکور چند طغیان عالم نشانی از آغاز آن گنهد راه توحید و حق را  
سیرت و انجام امور زریه و لذت بر بستند عوارض گشته تا باین وجه بود که از  
کمال ذم گشته بتعالیم برتانی حقیق و مستقیم سفر در دستان حقیقت و توحید  
توحید یافته تا برین پایه از عرفان و قرای آیت و اصول یافته و هرگاه این توحید  
و تعلق از غایت تعلق است مستقیم او را برقرار خواهد بود چه که توحید است پس از آنکه  
است و از بار آن همه و فوق نیست پس از برتر از آنکه از درجه هر چه فوق آن  
و از نتایج انجام امور آن توحید خواهد نمود و چنانچه طغیان در هر چه از درجات است  
و توحید کفر من مستحق و لازم است که در درجات هن و فوق آن در خرد نیست و نظیر  
تکمیل طغیان و رسیدن توحید و رشد است و نیز اطفال دستان را در هر چه توحید  
نیست که در درجه هن و فوق آن مستحق نیست و نظیر تکمیل طغیان و رسیدن  
تکرار و بوجوه علم است و هر چه توحید و بوجوه و کمال در هر چه هن است



برنگونه در رتبه آن ریاست که دلتان عمومی نوع بر است هر از نوعی کمال بر است  
 قهر و لطیف و غیر آن است و نظر در اصول جمعیت لرزان است بطال نوعی و بیوع  
 ابرو و این در نهایت وضع و اهرار و این بان متعرف و متعرف چنانچه در انجیر  
 سنجی باب ۵ آیه ۱۳ لیس میفرماید لیس میفرماید که من از بهر ابطال قره و درگاه  
 اینها آمدم از جهت ابطال نه بلکه جهت تعمیر آمدم. و در قرآن بر آن امر آیه ۳  
 یزیر الیوم اکلتم لکم دنیاکم و اتممت علیکم نعمتی و بر صیبت لکم  
 الاسلام دنیا. و قدرت التوالی اینک ابطال حکم میریم و غیر و غیر و غیر  
 بر روز جزا و یقین رسد که وقوع اوزاع تغییر و تدریج در عالم ارباب ضروری و  
 جایز است و نظر به حکم بسیار همیشه ریاست تدریج صورت و کیفیت  
 نظم و دنیا به فقط بعضی آیات متن به در کتب سابق است که هر سر نظام  
 کرده و بسبب اختلافات است در هر یک بن آیات استناد کرده در حد و در حد و در حد  
 ظهور و آن کلمات را در لیس بر مردم تغییر ابرو است و کتاب خود نیز است از  
 چنانچه در شرح قره فصل ۱۱ آیه ۱۳ میفرماید زیرا که سبب در میان  
 من و شما در قرنهای شما این است ابدی تا آنکه در آیه ۱۳ میفرماید  
 پس شما سوا میل سبب را نگاه خواهند داشت تا آنکه در آیه ۱۳  
 خود شما سبب را بعد داعی میما فظن نماید و در میان من و

بنی اسرائیل آیت داعی است. و در شرح لیس فصل ۱۳ آیه ۱۳  
 میفرماید که سبب در تمام سکتهای شما در قرنهای شما این است  
 و اینها در قرنهای شما فصل ۱۳ آیه ۱۳ در قرنهای شما این قانون ابدی است  
 در شرح فصل ۱۳ آیه ۱۳ میفرماید که سبب در تمام سکتهای شما این است  
 و در فصل ۱۳ آیه ۱۳ میفرماید که سبب در تمام سکتهای شما این است  
 و در آن اولاد است تا آنکه تمام این کلمات قره را در شرح فصل ۱۳ آیه ۱۳  
 بخندای که سبب در تمام سکتهای شما این است تا آنکه در تمام سکتهای شما این است  
 امر فراموشی دارد. در فصل ۱۳ آیه ۱۳ میفرماید که سبب در تمام سکتهای شما این است  
 قره یعنی نه بسید است در سخن نیست تا آنکه بگویند که از برای ما کسیت که با کسیت  
 صبر و نه از برای ما و در آیه ۱۳ میفرماید که سبب در تمام سکتهای شما این است  
 تا آنکه بگویند که از برای ما کسیت که از برای ما کسیت که با کسیت  
 زیرا که ایام حکم بر بسید و در آیه ۱۳ میفرماید که سبب در تمام سکتهای شما این است  
 چنانچه فصل ۱۳ آیه ۱۳ میفرماید که سبب در تمام سکتهای شما این است  
 سبب نیست. در شرح اعداد فصل ۱۳ آیه ۱۳ میفرماید که سبب در تمام سکتهای شما این است  
 بسبب که اگر کسی از شما میفرماید که سبب در تمام سکتهای شما این است  
 فراموشی و با او در خواب تقلم میکنم نیز بر من تبت خداوند را است هر کسیت

بر حال از خواص برین مریض ترسیدید . از ظاهر این آیات چنین فهمید که  
 چون کسی بپیمبری نواهد که هرگز به پیغمبر بعد از نوح نرسد تا آنکه در روز قیامت  
 متقی این آیات در نهایت وضوح و ظهیر است و مضامین آن طاعت با آیات  
 منقوله قهر و غیر است حضرت مریضی است تره را میراث خود را با جهالت  
 بنی یعقوب قرار داد که در قیامت آن برایشان دادند و در آن باقی بماند  
 و حکم است و غیره در قرنهاش آن آیت را نیز فرموده که در آن آیت  
 نموده ایم و گفتند و صد سال که ایام عمر من نوز تره بود و در نهایت بر و حیات  
 روح آن مریضی است و آن است که بعد از آن است و غیره تمام بودیم و نفسی  
 حق ترسید و تقصیر خود و آن مریضی است و تقالیم رضایت در قیامت قرار  
 داشت نه در دنیا بود و در آن کن بعینه در آن فرستاده تا نماند  
 با وادی است و پیغمبری هم مریضی که هرگز که مرآت اولیه و نیست البته  
 و حاکم الراجح و قراین رضایت باشد بلکه آنکه از بیستین ظاهر است از  
 که تقصیر در آن شکوه و شکست از آن مرآت بعد از چنانکه در قرنهاش می آید  
 لذلک قیامت نوز تره است که هرگز در در سفر آمد و نصیر لا آیه ۱۴ مگر  
 جواز در مریضی خبر هر گفت الداد و میداد در لود و جمع نوز تره  
 مریضی گفت الحاکم مریضی قوم خدا و پیغمبر باشند و خداوند روح خود را با آن

ذکر کند و چه قدر خدا را برایشان سر آمد و صحت آن مریضی است و ملت مستحق گردید  
 و اجبر و معائنات سر رسید و معائنات از قیامت خارج و با تسامح که در روز قیامت  
 شد و در آن روز آن حضرت است خداوند در روز قیامت گفته اند و در آن که بر بی طبعه داده  
 و آن است در آیات اولی است که در آن روز قیامت خواهد بود و تقالیم روحانی را در آن  
 است و حقیقه را که در و حکم است که در آن است و جزئیات است و حقیقت  
 تغییر و تقصیر خود چنانکه امیر است که در آن است که در آن است و حقیقت  
 تا نوح فقط نباتات و حیوانات و کربل است و در روز قیامت که در آن است  
 عدل شد و در آن است که بعضی حیوانات را منع و باقی را با تسامح در آن است  
 تا نوح بعضی اقربای نزدیک است که در آن است که در آن است و در آن است  
 و با حاکم این آیات راجع به نوح است که در آن است که در آن است و در آن است  
 مریضی حقیقه و لغوی است که در آن است که در آن است که در آن است و در آن است  
 که در آن است . در آن است که در آن است که در آن است که در آن است و در آن است  
 مریضی است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است و در آن است  
 و توقف نمودند چنانکه در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 آنکه آسمان و زمین را از آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 نوا هر گشت تا آنکه همه کار نشود و در باب ۱۴ آیه ۳۵ و در پیغمبر

باب ۱۳ آیه ۴۱ و در انجیل لوقا باب ۱۱ آیه ۴۴ میفرماید و هر که این  
 حرفین را از من خواهد شنید و عمل کند من ز او اثر نخواهم شد و در انجیل لوقا باب ۱۱  
 آیه ۴۱ فرشته بر من گفت اینک تو آبلت خواهی شنید و پس خواهی در شنید  
 و او را میسوی خواهی خواند و او نفس زاری خواهد بود و فرزند خدای تالی خوانده شود  
 و خدا و فرزند خدا تخت بر سر او در آورده خواهد شد و بر سر او بران معزوبت است  
 نایب و سلطان را نهاد است خواهد بود. انصافاً باب ۱۱ آیه ۱۱ آن حکایت را  
 گفتند فرمود که اینها همه سرور بر آنها خواهد بود بر تمام قبایل برای نام  
 آورده ام. و اما صدها حقیقتی این بیانات سفورده از انجیل است و در وقت  
 با مقام صد و سلطان با بر این است چه که نظیر از سلطنت هیچ سلطنت نیست  
 و تائیدات روحانی آن حضرت است در عالم نبوی و همین روحان از کلمه سلطنت  
 ابرائیم زار بر آن است که بنی روحیه است از انجیل و حضرت این سخن را در  
 آن حضرت بر صلیب بود با پدر سر او گفتند که این است عیسی پادشاه ایوه و  
 گفته و بیخ تنگ که گفتند که اگر پادشاه در انجیل است احوال در صلیب  
 فرود آمد چگونه دیگر از انجیل تو را نظر و حال آنکه خود را معجزه از انجیل  
 این است که آنحضرت در مجمع علماء ایوه در حال گرفتاری میفرماید که فرزند من  
 برد است قدرت خدا شکی نیست و این سلطنت روحانی حضرت

سبح و تائیدات بعضی گفته است ان الله باقی خواهد بود و من از حکم انجیل اول  
 بعصی انجیل معتقدتر شدم و در بیانات و تائیدات آن حضرت نیز معتقدتر شدم  
 ضروری و هم از قوم است و چنانکه بتغییر آنکه آن حضرت در توره و انجیل  
 بیانات سلطنت مکتوبه در انجیل است بلکه تمسیر و تمسیر یافت بر مکتوبه تائید و بیانات  
 مکتوبه او نیز بر انجیل و تمسیر او  
 و در قرآن نیز بعضی آیات متشابه است که متعلق به روحان کبر و خندان  
 نه نیستند از آنکه آن تغییر و تکریم در توره و انجیل بوقوع پیوست در امر قرآن واقع  
 خواهد شد بلکه کمتر از حکمتین فروغ و علم تغییر نام پیوست و بر مکتوبه توافق کرده  
 اگر از ضروری خواهد خواند چنانکه در توره بسمه آیه بی و ما کان محمد اباً احدی  
 من هجاکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله لکل شیء علیما  
 و این آیه در آیات قهر آن در جواب اعتراض قوم بر حضرت گفته است زیرا که آن حضرت  
 و حضرت خود زینب است که از انجیل خواند بر او بود پس از آنکه طه و واقع شد بر حضرت از  
 قوم اعتراض کرد که تو در سلطنت پروردگار و ما بسند است در جواب انجیل  
 که گفته بودیم که از انجیل است و در پروردگارت بلکه نسبت آنحضرت به  
 مسوول است و الهی تمام رسالت الهیه است و انجیل مکتوبه او همان انجیل  
 گردید و پس از آن در درجه الهی تمام ظهور روح عظیم انجیل نیستند چنانکه پس از انجیل

وقتی که از طویح میسر در میان خلق برادر یعنی پسر از حضرت محمد بن نام و تمام که خوانند  
 که خداوند پسر از افعال آن حضرت با آنکه تعداد آنرا از طویح و طویح علی متولد کرد  
 کثیر از نفع از زمانه که کثیر از انبیا و معجزات بود که در این نام خوانند  
 نشدند بلکه بمقتب امام و از سر طویح است و وقتی که او را در آنکه نامش نشدند  
 و در آنست که هم در آن نام خود را در آن نام و در آن نام خود را در آن نام خود را  
 آن الله لا یغیرها بقوه حق بغيره اما بالنفسهم ابدن مستقیم و بصیرت  
 یحو الله ما یشاء و یشیت و هذا ام الكتاب و در آن نام خود را در آن نام  
 قیامت است که هم در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را  
 و تیر از آنست و آن اجداد و ضرورت است که در آن نام خود را در آن نام خود را  
 که در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را  
 مغلوله غلت اید هم و لغوا بما قالوا بل بایا مبسوطان و نیفوق  
 کیف یشاء و نیز میزاید و آنهم ظنوا کما ظننتم ان لن یبعثوا الله احدا  
 و نیز میزاید و ما ارسلنا فی قرآن من نبی الا اخذنا اهلها بالباساء  
 و الضراء لعلمهم بضیعون ثم بدلنا مکان السیئة الحسنه حتی عضاوا قالوا  
 قد متی آباؤنا الضراء و الضراء و اخذناهم بغتبا و هم لا یعرفون  
 و در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را

الا و شها و بید معطله و قصر مشید افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم  
 قلوب یعقلون بها و اذ ان یسمعون بها فانها لا تعی القلوب الباقی فی صفة  
 و یستجرون کما العذاب لمن یخلف الله و عدلا ان یوماعذ به کما کالف سنیه  
 مما یعتقدون . در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را  
 قضی بینهم بالقط و هم لا یظنون و یقولون متى هذا الحد ان کنتم  
 تملوا املاک لفضی ضراء و لانفا الا ما شاء الله لکل امیه اجل اذا اجلهم  
 لا یتأخرون ساعده و لا یتقدمون . در آن نام خود را در آن نام خود را  
 کان علی بنینه من تبه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماما و حجة  
 اولک یومنون به . در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را  
 این را که در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را  
 در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را  
 خداوند به خیر بنیاده است که در آن نام خود را در آن نام خود را  
 تیر و کثیر در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را  
 و در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را  
 سوار بر عتیقه در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را  
 در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را

در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را  
 در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را در آن نام خود را